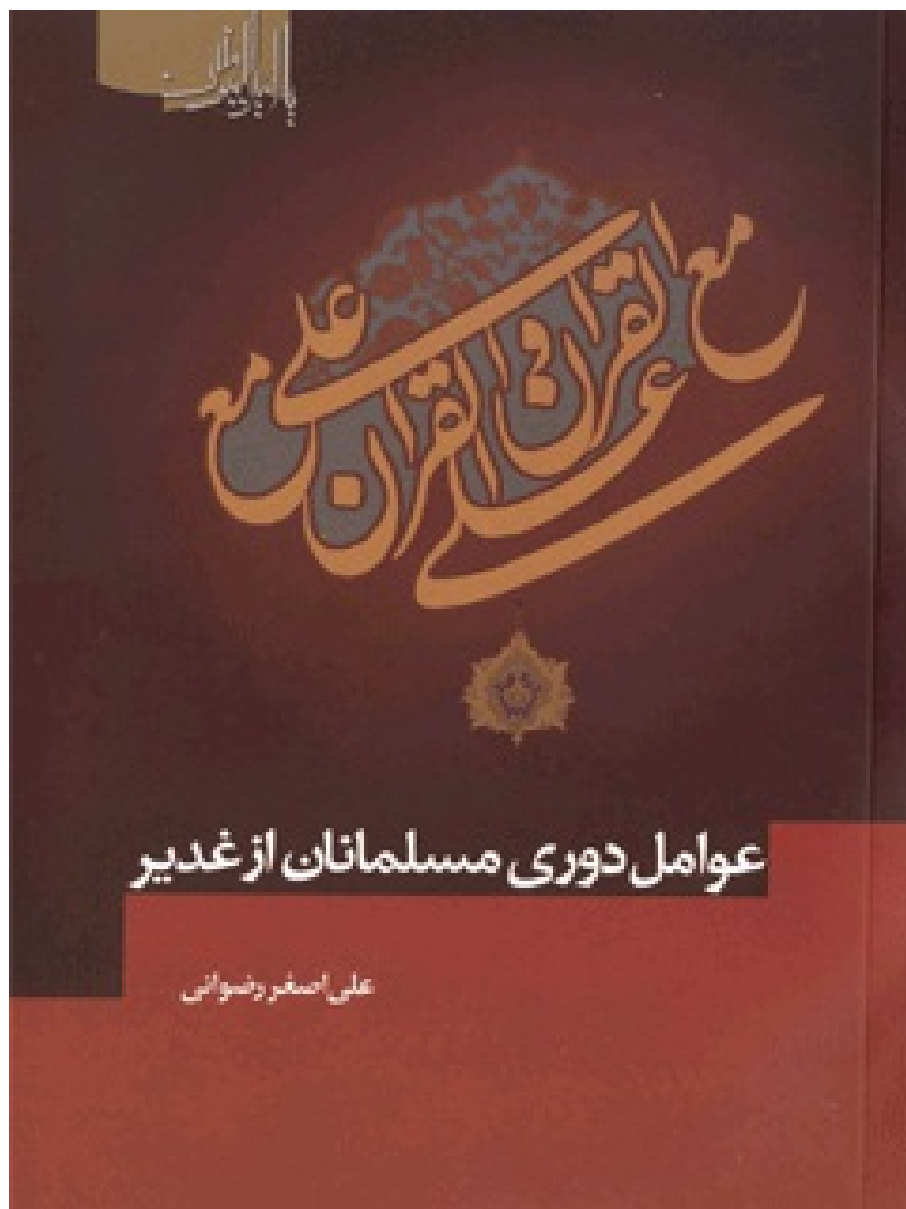


نور فاطمہ زہرا
سلام اللہ علیہا



کتابخانہ دیجیٹل
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عوامل دوری مسلمانان از غدیر

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدّس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
عوامل دوری مسلمانان	۷
مشخصات کتاب	۷
مقدمه ناشر	۷
پیشگفتار	۷
سر اعراض اکثر صحابه از امام علی علیه السلام	۷
سر اعراض اکثر صحابه از امام علی علیه السلام	۷
عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه	۸
عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه	۸
طرفداران طریق اجتهادی	۸
عذر مکتب خلفا در مخالفت با امام علی علیه السلام	۹
عذر مکتب خلفا در مخالفت با امام علی علیه السلام	۹
۱ - کراهت قریش در جمع نبوت و خلافت	۹
۲ - عدم تحمل عدل امام علی علیه السلام	۹
۳ - کمی سن	۱۱
۴ - عدم خواست خدا	۱۱
عامل دوم: حقد و کینه	۱۲
عامل سوم: امام علی علیه السلام مرد عدالت	۱۲
عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم	۱۳
علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام	۱۴
علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام	۱۴
۱ - دشمنی بنی امیه و بنی عباس	۱۴
۱ - دشمنی بنی امیه و بنی عباس	۱۴

۱۶	حکم سبّ امام علی علیه السلام
۱۶	۲ - جعل روایات در شأن خلفا
۱۶	۲ - جعل روایات در شأن خلفا
۱۷	احادیث جعلی
۱۸	۳ - جعل روایات در مذمت اهل بیت علیهم السلام
۱۸	۴ - تقلید باطل
۱۸	۴ - تقلید باطل
۲۰	تعقل، راه احتراز از تقلید کورکورانه
۲۱	۵ - کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام
۲۱	۶ - تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام
۲۱	۶ - تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام
۲۲	موارد تحریف
۲۶	۷ - تضعیف مغرضانه احادیث
۲۶	۸ - آشنا نبودن با عملکرد اهل بیت علیهم السلام
۲۷	۹ - کوتاهی در تعریف اهل بیت علیهم السلام
۲۷	۱۰ - عملکرد برخی از مدعیان تشیع
۲۷	پی نوشت ها
۲۹	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

عوامل دوری مسلمانان

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: عوامل دوری مسلمانان از نص غدیر/ تالیف علی اصغر رضوانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: ۷۱ ص. فروست: سلسله مباحث یادمان غدیر. شابک: ۷۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۶-۶ وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری. یادداشت: چاپ مکرر: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷ (۸۲ ص). یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع: خاندان نبوت موضوع: خاندان نبوت — فضایل موضوع: غدیر خم شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲ شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۴۱۹۰۲

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود. غدیر در طول تاریخ مورد بی مهری هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم. امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجت «عجل الله تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد. لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت الله وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیر سعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء الله خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند. مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

شکی نیست که خداوند متعال به انسان ها رحیم، رئوف و مهربان است و لذا آنان را به حال خود رها نکرده بلکه به جهت تکامل و هدایتشان پیامبران و بعد از آن ها اوصیا را فرستاده است، که یکی از پیامبران، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله می باشد. خداوند سبحان به جهت اکمال دین و اتمام این نعمت بزرگ اوصیایی را برای پیامبر اسلام معین کرد تا بعد از او ادامه دهنده راهش بوده و ملجأ حلّ اختلاف مردم باشند، ولی مع الاسف مشاهده می کنیم که از بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله اغلب مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام دور شده و در حقیقت خود را از فیض وجود آن محروم ساختند. اینکه جا دارد که این موضوع مهم را مورد بحث و بررسی و ریشه یابی کنیم. علی اصغر رضوانی

سر اعراض اکثر صحابه از امام علی علیه السلام

سر اعراض اکثر صحابه از امام علی علیه السلام

بعد از بحث‌های طولانی که با برخی از اهل تسنن درباره شیعه و حقانیت و ولایت بلافضل امیرالمؤمنین می‌شود، و بعد از آن که ادله امامت و خلافت آن حضرت ملاحظه می‌گردد و پی به صحت سند و قوت دلالت آن برده می‌شود، آخرین سؤال یا اشکالی که از طرف اهل سنت مطرح می‌شود این است که چه شد که با وجود این حجم از آیات و روایات در شأن و امامت علی علیه السلام، صحابه به آن‌ها بی‌اعتنایی کرده و توجّهی به آن نکردند؟ علی بن ابی طالب علیه السلام را رها کرده و به سراغ دیگران رفتند و آن‌ها را به خلافت برگزیدند؟ آیا اعراض مردم سبب سست شدن روایات نمی‌شود؟ شیخ سلیم البشیری بعد از بحث طولانی با مرحوم سید شرف الدین عاملی و تصدیق احادیث ولایت و امامت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «من چه بگویم! از طرفی به این ادله نگاه می‌کنم، آن‌ها را از حیث سند و دلالت تمام می‌یابم، ولی از طرف دیگر می‌بینم که اکثر صحابه از علی علیه السلام اعراض نمودند، و این بدان معنا است که به این روایات عمل نکرده‌اند، من با این سیاهی لشکر چه کنم؟» (۱) لذا جا دارد که به این سؤال پرداخته و موضوع را به طور وضوح بیان کنیم تا حق روشن گردد.

عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه

عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه

هر کس که مطالعه‌ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن داشته باشد، پی می‌برد که دو اتجاء و خط فکری در میان آن‌ها حاکم بوده است: الف) خط فکری اجتهاد در مقابل نصّ؛ این خط فکری معتقد است که لازم نیست به تمام آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن خبر و دستور داده، ایمان آورده و تعبداً آن را قبول کنیم، بلکه می‌توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می‌کنیم اجتهاد کرده و در آن تصرّف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مکتب خلفا قرار بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصایب فراوانی را از این نوع خط فکری تحمّل نمود. ب) در مقابل این اتجاء و خط فکری، خط فکری دیگری است که معتقد است، باید در مقابل مجموعه دستورات دین و شریعت تسلیم بوده و تعبد کامل داشت. این خط فکری همان طریق و ممشای اهل بیت و به تعبیر دیگر مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

طرفداران طریق اجتهادی

از آنجا که اجتهاد در مقابل نصّ به جهت رعایت مصالح، امری موافق با میل و طبیعت انسان است، لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دست به این کار زده و عملاً با حضرت به مقابله پرداختند، که می‌توان از سردمداران این جرأت و خط فکری را عمر بن خطاب دانست. او کسی بود که در صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کرد و در اذان تصرّف کرده (حی علی خیر العمل) را از آن ساقط نمود و به جای آن (الصلاة خیر من النوم) را در اذان صبح اضافه کرد. او از متعه النساء (عقد موقت) منع کرده و حج تمتع را آن گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود نیز تعطیل نمود. او در برخی از امور امثال تجهیز لشکر اسامه و احضار قلم و دوات برای پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نوشتن وصیتش، مخالفت عملی نمود. این‌ها همه دلالت بر وجود یک نوع خط فکری خاص در بین برخی از صحابه داشته است که به جهت آن برداشت و خط فکری، این گونه با پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کردند. آن‌ها پیامبر را در غیر وحی قرآنی یک فرد عادی بیش نمی‌دانستند. فردی که همانند سایر افراد مردم اشتباه کرده و به خطا می‌رود و لذا بر مردم است که در مقابل خطاها و اشتباهات او بایستند. آن‌ها معتقدند که ممکن است پیامبر خلاف مصلحت عمل کرده باشد؛ لذا بر ما است که مصالح واقعی را درک کرده و مطابق آن عمل کنیم، گرچه خلاف نصّ کتاب و سنت باشد. عمر بن خطاب در توجیه مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله در نوشتن وصیت‌نامه خود

می گوید: «... ولقد اراد فی مرضه ان یصرّح باسمه فمَنعت من ذلك اشفاقاً وحیطةً علی الاسلام»؛ (۲) «...او اراده نموده بود تا به اسم علی تصریح کند، ولی من به جهت مهربانی و احتیاط بر اسلام از آن امتناع نمودم».

عذر مکتب خلفا در مخالفت با امام علی علیه السلام

عذر مکتب خلفا در مخالفت با امام علی علیه السلام

با مراجعه به تاریخ و کلمات رؤسای مدرسه خلفا پی می بریم که در عملکرد خود برای گرفتن حقّ خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به بهانه‌هایی تمسّک جستند که نه تنها عذری شرعی و عقلانی برای عمل آن‌ها نیست؛ بلکه خود، دلالت بر بطلان افکار آن‌ها می‌باشد. اینک به برخی از این توجیهات اشاره می‌کنیم:

۱ - کراهت قریش در جمع نبوّت و خلافت

گاهی در توجیه عمل ناشایست خود به جمله‌ای تمسک می‌کردند که غرب زدگان امروز نیز این شعار را بر زبان خود جاری ساخته و آن را دنبال می‌کنند. آنان می‌گفتند: قریش کراهت دارد که نبوّت و خلافت در یک خاندان قرار گیرد، اگر نبوّت در خاندان بنی هاشم بوده، امامت و خلافت باید در خاندانی دیگر قرار گیرند. و از آنجا که باید توسعه سیاسی در حکومت اسلامی باشد، لذا به خاطر جلب نظر قریش، خلافت و امامت را از علی علیه السلام که از بنی هاشم است سلب می‌نماییم. پاسخ بهترین پاسخ را در آن زمان ابن عباس در ردّ این استدلال داده است. او در جواب آن‌ها گفت: «اگر قریش خلافت را برای خود انتخاب کرد به جهت آن که خواست و اراده خدا بود، اشکالی ندارد؛ ولی حق، خلاف این امر است، چون خداوند متعال گروهی را متّصف به کراهت کرده و فرموده است: «ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَأَخْبِطَ أَعْمَالَهُمْ»؛ (۳) «این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!». خواست خداوند چنین بوده که علی و اهل بیتش را بر دیگران برتری دهد؛ زیرا قلوب آنان از قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آنان کسانی‌اند که خداوند، رجس و پلیدی را از وجودشان دور کرده و قلبشان را پاک گردانیده است». (۴) در حکومتی که به اسم اسلام و دین برپا شده، معنا ندارد که به خاطر جلب توجّه عده‌ای بی دین و بی تفاوت و دشمن اسلام و مسلمین، به آن‌ها امتیاز داده و حتّی پست‌های کلیدی را در اختیار آنان قرار داد، یا حاکم عادل اسلامی که از جانب خداوند متعال برای رهبری جامعه معین شده را عزل کرده، اشخاص ناقابل را بر این سمت گماشت. آیا این قریش که برای آن‌ها دل می‌سوزانند، همان کسانی نبودند که در مدت عمر پیامبر صلی الله علیه و آله چه در مکه و چه در مدینه، به اسلام و مسلمین و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله ضربه‌های هولناکی زدند و در آخر نیز به جهت ترس و خوف از مسلمین، اسلام اختیار کردند؟ آیا به خاطر جلب توجّه آنان باید دست از حقّ و حقیقت شسته و صاحب حقّ را خانه‌نشین کرد و کسانی را به جای او بر حکومت اسلامی نشاند که از اسلام و دین چندان اطلاعی ندارند؟

۲ - عدم تحمل عدل امام علی علیه السلام

گاهی در توجیه غصب خلافت امام علی علیه السلام این گونه عذر می‌آوردند: از آنجا که علی علیه السلام مظهر عدل و عدالت است، عرب تاب و توان عدالت او را ندارد لذا صلاح نیست که او خلیفه مردم باشد. (۵) پاسخ اولاً: این اجتهاد در مقابل نصّ و به تعبیری کاسه از آتش داغ‌تر شدن است. کسانی که بر فرض چنین نیتی داشتند، آیا این همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله

و وصایای او با تأکیدات فراوان در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده نکردند؟ آیا آنان پیامبر را معصوم و خیرخواه و مصلحت اندیش امت نمی دانند؟ آیا به خاطر عدم تحمیل حق می توان از حق گذشت و به باطل روی آورد؟ باطلی که جز گمراهی چیز دیگری در آن نیست. خداوند متعال می فرماید: «فَمَا ذَا بَعِيدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»؛ (۶) «پس بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!». اگر امر چنین است چرا رسول خداصلی الله علیه و آله به جهت تألیف قلوب مشرکین، از مواضع اصولی خود هیچ قدمی عقب نشینی نکرد، حتی حاضر شد تمام مشکلات و گرفتاری ها؛ از قبیل هجرت از موطن اصلی خود و جنگ را بپذیرد، ولی قدمی از مواضع خود عقب نشینی نکند. ثانیاً: آیا عرب نسبت به اشخاص دیگر غیر از علی علیه السلام استقامت و رضایت داشتند که با علی نداشتند؟ مگر نه این بود که سعد بن عبادہ رئیس قومی بزرگ با ابوبکر مخالفت کرد؟ مگر نه این است که گروهی به طور کلی از دین رسول خداصلی الله علیه و آله خارج شده و مرتد گشتند؟ مگر نه این است که برخی قسم یاد کردند که ما تا ابد با ابافصیل بیعت نمی کنیم؟ (۷) مگر نبود که انصار در سقیفه بر ابوبکر اعتراض کردند و غضب قریش را به این جهت برانگیختند، تا کار به جایی رسید که بین آنان درگیری شد و به یکدیگر فحش و ناسزا گفتند؟ (۸) هرگز انصار قصدشان این نبود که علی علیه السلام را از خلافت عزل کنند؛ زیرا اکثر آنان می گفتند: ما با کسی غیر از علی بیعت نمی کنیم. (۹) هرگز قبایل عرب قصد تمرد بر امام علی علیه السلام را در صورت به خلافت رسیدن ایشان نداشتند. آنان در بین خود کسی را غیر از علی علیه السلام اولی به مقام خلافت بعد از رسول نمی دانستند. آلوسی در توجیه این قصه که چرا رسول خداصلی الله علیه و آله ابوبکر را از تبلیغ سوره براءت کنار زد و علی بن ابی طالب علیه السلام را بر این کار انتخاب کرد و فرمود: «لَا يَبْلَغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا وَرَجُلٌ مَنِّي»؛ «نباید سوره را کسی غیر از من یا کسی که از سنخ خود من است ابلاغ کند» می گوید: «أَنَّ ذَلِكَ جَارٍ عَلَى عَادَةِ الْعَرَبِ أَنْ لَا يَتَوَلَّى تَقْرِيرَ الْعَهْدِ وَنَقْضَهُ إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْأَقْرَابِ لَتَنْقُطَ الْحُجَّةُ بِالْكَلِيَّةِ»؛ (۱۰) «زیرا عادت عرب بر این بود که کسی متولی عهد میثاق الهی و نقض آن نشود، مگر خود پیامبر یا کسی که از نزدیکان او باشد، تا حجت بر مردم تمام گردد». از کلام آلوسی به خوبی استفاده می شود که مردم نماینده و شخص منتخب رسول خداصلی الله علیه و آله را به خوبی می پذیرفتند، ولی چه کنیم که عده ای با شیطنت و زیرکی خاص، عقول مردم را تخدیر کرده و به انحراف کشیدند. حق آن است که کسی که عرب یا قریش تحمل او را نداشت و زیر بار او نمی رفت، علی علیه السلام نبود، بلکه همان چند نفر از مهاجرین بودند که ماهیتشان بر همه معلوم بود و لذا برای پیش بردن آمال شوم و مطامع خود از هر راهی، حتی تهدید و زور استفاده می کردند. ابن ابی الحدید می گوید: «لَوْلَا دَرَّةُ عُمَرَ مَا اسْتَقَامَ خِلَافَةُ أَبِي بَكْرٍ»؛ (۱۱) «اگر شلاق و تازیانه عمر نبود خلافت ابوبکر پابرجا نمی شد». آنان به جای این که مردم را به حق و حقیقت و ولایت به حق امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کنند، مردم را از ایشان دور کرده و عقول آنان را تخدیر کردند، مردم را فریب داده و خلافت را به نام خود تمام کردند. آنان خصوصاً عمر به همان اندازه که برای تثبیت خلافت ابوبکر فعالیت کردند، اگر نیمی از آن را برای تثبیت خلافت علی علیه السلام به کار می گرفتند هرگز کار به این جا نمی کشید. مگر ابوسفیان، طلحه و زبیر در آن زمان از سردمداران و طرفداران علی علیه السلام نبودند؟ مگر ابوسفیان رئیس قریش پیشنهاد بیعت با علی علیه السلام را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نداد؟ مگر گروهی از مهاجرین و انصار در خانه آن حضرت به جهت مخالفت با ابوبکر تحصن نکردند تا آن که آن ها را با زور و تهدید برای بیعت بردند؟ مگر زبیر شمشیر نکشید و نگفت که این شمشیر را غلاف نمی کنم تا با علی بیعت شود؟ (۱۲) این ها که حق را به بهانه های مختلف از علی علیه السلام گرفتند، تنها به فکر حکومت و مطامع شخصی خود بودند و هیچ گاه به فکر دیگران و اسلام نبودند ولی با این بهانه ها عقول مردم را تخدیر نمودند. خضری می گوید: «لَا مَرَأَى فِي أَنْ كُونَ الْخَلِيفَةَ مِنْ آلِ بَيْتِ النَّبِيِّ أَحَبَّ إِلَى قُلُوبِ الْجُمْهُورِ مِنَ الْأُمَمِ الْإِسْلَامِيَّةِ، وَهَمَّ لَهُمْ اطْوَعُ؛ لِأَنَّ الْمُؤَثِّرَ الدِّينِيَّ يَكُونُ مُسْتَحْكَمًا، وَلِذَلِكَ صَادَفَتْ الدَّعْوَةَ إِلَى أَهْلِ الْبَيْتِ نَجَاحًا عَظِيمًا فِي صَدْرِ الْمَثْنَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْهَجْرَةِ»؛ (۱۳) «شکی نیست که اگر خلیفه از آل بیت نبوت می بود به طور حتم مردم بیشتر به آن میل پیدا کرده و با رغبت تمام با او بیعت می کردند، همان گونه که با رغبت و میل با پیامبر بیعت کرده و به او گرویدند؛

زیرا جنبه‌های دینی، اثر محکمی در میان مردم دارد. به همین جهت است که در اوائل قرن دوم، عده‌ای به عنوان اهل بیت پیامبر علیهم السلام مردم را به خود دعوت کرده و به پیروزی رسیدند....».

۳ - کمی سن

عمر بن خطاب در جواب اعتراض ابن عباس که چرا حق امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفتید، می‌گوید: «ما اظنهم منعهم عنه الا انه استصغره قومه»؛ «من گمان نمی‌کنم که علت منع علی از خلافت غیر از این باشد که قوم، او را کوچک به حساب می‌آورند». پاسخ ابن عباس در جواب عذر عمر بن خطاب می‌گوید: «والله ما استصغره الله حين امره ان يأخذ براءة من صاحبك»؛ (۱۴) «خداوند از آن جهت که علی را امر کرد تا سوره براءت را از رفیق بگیرد، او را کوچک نشمرد». مگر مقام و فضیلت به سن است؟ مگر نه این است که اسامه بن زید، جوانی نوزده یا بیست ساله بیش نبود، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله این قدر اصرار بر امارت او بر لشکر خود داشت، حتی با اصرار فراوان از جانب عمر و ابوبکر و دیگران که او کم سن است، در میان ما بزرگان و پیرمردان ورزیده جنگ وجود دارد، چرا او را بر این امر انتخاب کردید؟ حضرت به سخنان آنان گوش نداد و فرمود: «اگر امروز در امارت او تردید می‌کنید قبلاً در امارت پدرش نیز تردید داشتید». از این عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود که مقام و منصب به لیاقت است، نه به سن.

۴ - عدم خواست خدا

برخی نیز در توجیه عملکرد غلط خود، به جبر متوسل می‌شوند و می‌گویند: «اگر چنین شد جهتش این بود که خدا نخواست تا علی علیه السلام به خلافت برسد؛ گرچه رسول خدا بر این امر اصرار می‌ورزید. و هنگام تعارض بین مراد خداوند و مراد رسول او، حق تقدّم با خداست». (۱۵) پاسخ اولاً: این توجیه در حقیقت بازکردن باب جبرگرایی است، که اگر این مسئله باب شود به همه امور، حتی گناهان بشر نیز تعمیم داده می‌شود و در نتیجه تمام مبانی عقلایی و عقلی و نقلی بر هم خواهد ریخت. خداوند هر فعلی را با اختیار از بشر درخواست کرده، نه به جبر. ثانیاً: مگر درخواست ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اختصاص به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد تا با خواست خداوند متعال تعارض داشته باشد؟ مگر خداوند متعال در آیات متعدد همچون آیه ولایت، سخن از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به میان نیاورده است؟ ثالثاً: مگر ممکن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اراده چیزی کند که خلاف اراده و مراد خدا باشد؟ مگر قرآن نمی‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»؛ (۱۶) «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا [نیز شما را دوست بدارد». و نیز در جایی دیگر می‌فرماید: «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ (۱۷) «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است». نتیجه: در توجیه اول از اعراض صحابه از امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتیم که: دو اتجاه و روش فکری در میان صحابه حاکم بوده است، برخی خود را صاحب نظر در مقابل شریعت دانسته و در مقابل آن مصلحت اندیشی کرده و اجتهاد می‌نمودند. اینان در مورد ادله خلافت و امامت علی علیه السلام نیز چنین کردند، و درصدد توجیه آن به انواع حیل‌ها برآمدند. و از طرفی دیگر امر برای گروهی دیگر از صحابه مشتبه شد؛ زیرا آنان صاحبان این خط فکری را از صحابه می‌پنداشتند، کسانی که با پیامبر حشر و نشر داشتند، باور نمی‌کردند که این‌ها شیطنت کرده و پا بر روی حق و حقیقت بگذارند. گروهی دیگر به تعبیر حضرت علی علیه السلام «همج رعاع» بوده، با هر بادی به این طرف و آن طرف میل پیدا می‌کردند؛ خصوصاً آن که داهیه و مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اثر سنگینی بر آنان گذاشته بود که قدرت فکر کردن در امور را از آنان گرفته بود، و لذا رؤسای مدرسه خلفا این وقت را

بهترین موقعیت برای اجرای نقشه‌های خود پنداشتند و سریع به سقیفه رفتند و مسئله خلافت را به نفع خود به پایان رساندند.

عامل دوم: حقد و کینه

امام علی علیه السلام کسی بود که پدران و اجداد کافر و فاسق عده‌ای از همین افراد تازه مسلمان را در جنگ‌ها به قتل رسانده بود و لذا کینه عجیبی در دل از این جهت نسبت به آن حضرت داشتند. علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل می‌کند: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤال کردم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام: «کیف مال الناس عنه الی غیره وقد عرفوا فضله وسابقته ومكانه من رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: انما مالوا عنه الی غیره وقد عرفوا فضله؛ لانه قد کان قتل من آبائهم واجدادهم واخوانهم واعمالهم واخوانهم المحاذین لله ولرسوله عدداً کثیراً، وکان حقدهم علیه لذلك فی قلوبهم، فلم یحبوا ان یتولی علیهم، ولم یکن فی قلوبهم علی غیره مثل ذلک؛ لانه لم یکن له فی الجهاد بین یدی رسول الله صلى الله عليه وآله مثل ما کان، فلذلك عدلوا عنه ومالوا الی سواه»؛ (۱۸) «چه شد که مردم از او اعراض کرده و به دیگری میل پیدا کردند، در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌دانستند؟ حضرت فرمود: جهتش این است که امام علی علیه السلام تعداد زیادی از پدران و اجداد و برادران و عموها و خاله‌ها و نزدیکان آنان را که دشمن خدا و رسول او بودند، به قتل رسانید، لذا به این جهت کینه حضرت را در دل گرفتند، و نمی‌خواستند که او متولی امورشان شود، ولی از غیر علی علیه السلام در دل کینه‌ای نداشتند آن گونه که از علی علیه السلام داشتند؛ زیرا کسی به مانند علی علیه السلام در جهاد بر ضدّ مشرکان شرکت نکرده بود. و به همین جهت بود که از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند». عبدالله بن عمر به امام علی علیه السلام عرض کرد: «کیف تحبک قریش وقد قتل فی یوم بدر و احد من ساداتهم سبعین سیداً»؛ (۱۹) «چگونه قریش تو را دوست بدارد در حالی که تو در روز بدر و احد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندی». از امام زین العابدین علیه السلام و نیز ابن عباس سؤال شد: چرا قریش نسبت به علی علیه السلام بغض داشت؟ امام علیه السلام فرمود: «لانه اورد اولهم النار وقلد آخرهم العار»؛ (۲۰) «زیرا عده‌ای از آنان را به جهنم واصل کرده، و عده دیگر را نیز خوار و ذلیل کرد». ابوحفص می‌گوید: «حریر بن عثمان شدیداً بر علی علیه السلام حمله می‌کرد و بر بالای منابر او را دشنام می‌داد و همیشه می‌گفت: من او را به جهت این که پدرانم را به قتل رسانید، دوست ندارم». (۲۱) لذا در تاریخ مشاهده می‌کنیم که یزید بن معاویه بعد از به شهادت رساندن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به سر مبارک کرده، اشعار ابن زبیری را می‌خواند که در آن اشاره به مقابله به مثل از کشته‌های بدر است. لیت اشیخی ببدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل لأهلوا واستحلوا فرحاً ثم قالوا یا یزید لاتشل قد قتلنا القوم من ساداتهم وعدلناه ببدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل (۲۲)

عامل سوم: امام علی علیه السلام مرد عدالت

امام علی علیه السلام کسی بود که بدون جهات الهی و تقوایی، کسی را بر دیگری مقدّم نمی‌داشت، او کسی بود که همه را به یک دید نگاه می‌کرد، از این جهت خلافتش خوشایند عده‌ای نبود، آنان می‌خواستند کسی به خلافت منصوب شود که بین آنان تبعیض قرار داده و بهره‌ای بیشتر از بیت المال مسلمین به آنان برساند. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «آکد الاسباب کان فی تقاعد العرب عن امیرالمؤمنین علیه السلام امر المال؛ فانه لم یکن یفضل شریفاً علی مشروف، ولا عربیاً علی عجمی... کما یصنع الملوک ولا یتسمیل احداً الی نفسه...»؛ (۲۳) «مهم‌ترین سبب در اعراض عرب از امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله مالی بود؛ زیرا علی علیه السلام شخصی نبود که کسی را بی جهت بر دیگری برتری دهد، عرب را بر عجم تفضیل بخشد، همان گونه که پادشاهان چنین می‌کردند. او کسی بود که هرگز اجازه نمی‌داد تا شخصی به جهات خاصّ به او متمایل گردد...». او همچنین از هارون بن سعد نقل می‌کند که عبدالله

بن جعفر بن ابی طالب به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! از تو می‌خواهم که دستور دهی به من کمکی شود، به خدا سوگند که هیچ نفقه‌ای ندارم جز این که مرکب خود را بفروشم تا با آن امور معاش خود را بگذرانم. حضرت فرمود: «والله، ما لک شیئاً الا ان تأمر عمک یسرق فیعطیک»؛ (۲۴) «نه به خدا سوگند! من چیزی را برای تو نمی‌یابم، جز آن که تو عمومیت را امر کنی تا سرقت کرده و از آن به تو چیزی بدهد». همو می‌گوید: «از جمله منحرفین از علی علیه السلام انس بن مالک است، کسی که مناقب آن حضرت را کتمان کرده و به خاطر میل به دنیا، کمک به دشمنان آن حضرت نمود...» (۲۵).

عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم

تاریخ گواهی می‌دهد که قریش زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله عداوت و دشمنی خاصی با بنی هاشم داشت. تا هنگامی که آن حضرت زنده بود، از هیچ آزار و اذیتی فروگذار نکرد؛ زیرا بعد از ظهور اسلام و دعوت پیامبر به دین جدید مشاهده کردند که با خسارت عظیمی از ناحیه او و دینش مواجه شده‌اند، خصوصاً آن که هدف اصلی این دین بر قلع و قمع بت پرستی و اعتقادات آنان برپا شده است. آنان مشاهده می‌کردند که روز به روز محمد صلی الله علیه و آله در قلوب مردم نفوذ کرده و مردم به او و دین و آیینش جذب می‌شوند و در مقابل آن‌ها جبهه‌ای عظیم تشکیل داده‌اند. لذا کینه آن حضرت را به دل گرفته در صدد جبهه‌گیری با او برآمده و شدیداً به مقابله پرداختند. روزی عباس بن عبدالمطلب در حالی که غضبناک بود، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به غضب آورده است؟ عرض کرد: ای رسول خدا! ما چه کرده‌ایم با قریش که هرگاه به خودشان می‌رسند با روی باز همدیگر را در آغوش می‌گیرند ولی هر گاه با ما ملاقات می‌کنند طور دیگری معامله می‌کنند؟ راوی می‌گوید: در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدی غضبناک شد که صورتش قرمز گشت، آن‌گاه فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست در قلب کسی ایمان داخل نمی‌شود تا این که شما را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارد... (۲۶).

رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا که برای پیشبرد اهداف الهی خود مجبور بود تا با آنان مقابله کند، لذا در این راستا از علی علیه السلام کمک‌های فراوان گرفت. برخی از آنان که اقوام و افراد عشیره خود را در جنگ‌ها از دست داده بودند، کینه و خشم خود را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی بن ابی طالب علیه السلام ریخته و از او قصاص نمودند، و نگذاشتند تا به حقی که خداوند برای او معین کرده بود برسند. عمر بن خطاب در مناظره‌ای که با ابن عباس دارد، در آخر آن می‌گوید: «به خدا سوگند همانا علی پسر عمومیت از همه به خلافت سزاوارتر است، ولی قریش تحمل او را ندارد». (۲۷) انس بن مالک می‌گوید: «کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب معنا، فمررنا بحدیقه، فقال علی: یا رسول الله! ألا تری ما احسن هذه الحدیقه! فقال: ان حدیقتک فی الجنة احسن منها. حتی مررنا بسبع حدائق یقول علی ما قال ویجیه رسول الله صلی الله علیه و آله بما اجابه. ثم ان رسول الله وقف فوقفنا، فوضع رأسه علی رأس علی وبکی. فقال علی: ما یبکیک یا رسول الله؟! قال: ضغائن فی صدور قوم لاییدونها لک حتی یفقدونی...» (۲۸) «با رسول خدا و علی بن ابی طالب بودیم، گذرمان به باغی افتاد، علی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی‌بینی که این باغ چقدر زیباست؟ پیامبر فرمود: باغ تو در بهشت از این بهتر است. انس می‌گوید: ما بر هفت باغ گذر کردیم، و این سؤال و جواب در آن‌ها تکرار شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و ما نیز توقف نمودیم، آن‌گاه سر خود را بر سر علی گذاشت و شروع به گریه نمود. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چه چیز شما را به گریه درآورد؟ پیامبر فرمود: کینه‌ها در سینه‌های قومی که آن‌ها را بر تو آشکار نمی‌سازد تا من از دنیا بروم...». پیامبر در حدیثی خطاب به علی علیه السلام کرده و فرمود: «همانا امت زود است که بعد از من بر تو حیل کنند». (۲۹) و نیز خطاب به علی علیه السلام فرمود: «آگاه باش همانا زود است که بعد از من مشکلاتی خواهی دید. علی علیه السلام عرض کرد: آیا در سلامت دینی هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری در سلامت دینی خواهی بود». (۳۰) عثمان روزی خطاب به علی علیه السلام کرده و گفت: «ما اصنع ان کانت قریش لاتحبکم

وقد قتلتم منهم یوم بدر سبعین»؛ (۳۱) «چه کنم اگر قریش تو را دوست ندارد؛ زیرا تو کسی هستی که از آنان در جنگ بدر هفتاد نفر را به قتل رساندی». امام علی علیه السلام به خداوند عرضه می‌دارد: «اللّٰهُمَّ اِنِّی استعَدیک علی قریش؛ فانّهم اضمروا لرسولک صلی الله علیه وآله ضرراً من الشرّ والغدر، فعجزوا عنها، وحلّت بینهم و بینها، فكانت الوجبة بی والدائرة علی. اللّٰهُمَّ احفظ حسناً وحسیناً، ولا تمکن فجرة قریش منهما ما دمت حياً، فاذا توفّیتی فانت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید»؛ (۳۲) «بار خدایا! به تو از قریش شکایت می‌کنم، آنان انواعی از شرّ و خدعه در سر داشتند که بر رسولت پیاده کنند ولی از آن عاجز ماندند و تو بین آنان با نیاتشان حائل شدی، بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله دور مرا گرفتند و نیت شوم خود را بر من جاری ساختند. بار خدایا! حسن و حسین را حفظ گردان، و تا زنده‌ام آن‌ها را از گزند قریش مصون دار، و هنگامی که جانم را گرفتی تو بر آنان مراقب باش و تو بر هر چیز شاهدهی». شخصی به امام علی علیه السلام عرض کرد: خبر بده مرا، اگر پیامبر فرزند پسری داشت که به حدّ بلوغ و رشد رسیده بود، آیا عرب امر خلافت را به او واگذار می‌کرد؟ حضرت فرمود: «لا، بل کانت تقتله ان لم افعل ما فعلت. انّ العرب کرهت امر محمد صلی الله علیه وآله وحسده علی ما آتاه الله من فضله...»؛ (۳۳) «هرگز، بلکه اگر آن تدبیری که من انجام دادم انجام نمی‌گرفت عرب او را می‌کشت. عرب نسبت به کار محمد کراهت داشت، و از آنچه خداوند به فضلش به او داده بود حسد می‌ورزید...».

علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام

علل دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از جایگاه ویژه‌ای در اسلام برخوردارند، و لذا در قرآن کریم و روایات نبوی سفارشات فراوانی در حقّ آن‌ها شده و فضایل بسیاری نیز از آن‌ها نقل شده است. آنان کسانی هستند که در صورت اقتدای امت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به ایشان قطعاً از گمراهی نجات یافته و به سعادت ابدی رهنمون می‌شدند؛ ولی - مع الاسف - بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله تا کنون مشاهده می‌کنیم که مردم از اهل بیت علیهم السلام دور بوده و از برکات معنوی آنان بی بهره‌اند. اما این که چه عواملی در این محرومیت دخیل بوده است، در این مقاله به بحث در این زمینه می‌پردازیم.

۱ - دشمنی بنی امیه و بنی عباس

۱ - دشمنی بنی امیه و بنی عباس

نخستین منشأ دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام را می‌توان در دشمنی بنی امیه و بنی عباس و بذر عداوتی که آن‌ها در قلوب مردم نسبت به اهل بیت کاشتند، جستجو کرد، کسانی که به جهت حفظ موقعیت نامشروع خود دست به هر گونه جنایتی زده و مردم را از هر راه ممکن از اهل بیت و امامان واقعی امت دور ساختند. کسانی که ظلم‌های آنان صفحات تاریخ را سیاه کرده است. چه اذیت و آزار و شکنجه و زندان و تبعید و قتل که اهل بیت و شیعیان‌شان از ناحیه آنان تحمّل کردند. اینک به نمونه‌ای از این دشمنی‌ها می‌پردازیم: ۱ - ابن ابی الحدید از مدائنی در کتاب «الاحداث» نقل می‌کند: «انّ معاویه کتب نسخه واحده الی عمّاله... ان برئت الذمه ممّن روی شیئاً من فضل ابی تراب و اهل بیه...»؛ (۳۴) (۳۵) «معاویه در نامه‌ای به والیان خود چنین نوشت: من ذمه خود را بری ساختم از هر کسی که فضیلتی از فضایل ابوتراب و اهل بیتش را بازگو کند...». ۲ - زیاد در نامه‌ای به معاویه در مورد دو مرد حضرمی که بر دین علی علیه السلام بوده و از موالیان حضرت بودند، سؤال کرد که با آنان چگونه رفتار نماییم؟ معاویه در جواب این گونه نوشت: «هر کس بر دین علی و رأی اوست را به قتل رسان و جسد او را قطعه قطعه کن». زیاد بعد از این دستور آن دو مرد

حضرمی را بر درب خانه‌شان در کوفه به دار آویخت. (۳۶)(۳۷) ۳ - ابن ابی الحدید از ابوعثمان جاحظ نقل می‌کند: «گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین! تو به آرزوی خود رسیدی، چرا دست از لعن این مرد - علی علیه السلام - بر نمی‌داری؟ معاویه گفت: نه به خدا سوگند دست بر نمی‌دارم تا این که کودکان بر این لعن بزرگ شده و بزرگان پیر شوند، تا وقتی که هیچ کس فضیلتی را برای او نقل نکند». (۳۸) ۴ - ابن سعد در شرح حال عطیه بن سعد بن جناده عوفی نقل می‌کند: «فکتب الحجاج الی محمّد بن القاسم ان يعرضه علی سبّ علی فان لم يفعل فاضربه اربعمائه سوط واحلق لحيته. فاستدعاه فأبى ان يسبّ، فامضى حکم الحجاج فيه»؛ (۳۹) «حجاج در نامه‌ای به محمّد بن قاسم دستور داد تا عطیه را احضار کند و از او بخواهد تا لعن علی بن ابی طالب کند، و در صورت امتناع او را چهارصد تازیانه زده و موهای سر و ریش او را بتراشد. محمّد بن قاسم عطیه را خواست و پیغام حجاج را به او رساند. عطیه از لعن امتناع کرد، محمّد بن قاسم نیز دستور حجاج را درباره او اجرا کرد، او را چهارصد تازیانه زده و موهای سر و ریش او را تراشید». ۵ - ابن حجر در ترجمه علی بن رباح می‌گوید: «كان بنو أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه! فبلغ ذلك رباحاً فقال: هو علي؛ وكان يغضب من علي ويقول: لا اجعل في حلّ من سمّاني علي؛ فإنّ اسمي علي»؛ (۴۰) «بنی امیه هر گاه می‌شنیدند که کودکی نام علی را بر خود دارد، او را به قتل می‌رساندند. خبر به رباح رسید، گفت: فرزند من اسمش علی است، لذا هر گاه کسی او را علی صدا می‌زد سخت ناراحت می‌گشت و می‌گفت: من حلال نمی‌کنم کسی را که مرا به علی خطاب کند، اسم من علی است». ۶ - ابن حجر همچنین در ترجمه نصر بن علی می‌گوید: «لَمَّا حَدَّثَ نَصْرُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخذ بيد حسن و حسين فقال: (من احبني واحب هذين واباهما وامهما كان في درجتي يوم القيامة) امر المتوكل بضربه الف سوط. فكلّمه فيه جعفر بن عبد الواحد وجعل يقول له: هذا من اهل السنة، فلم يزل به حتى تركه»؛ (۴۱) «هنگامی که متوکل خبردار شد که نصر حدیثی به این مضمون - که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر کس من و این دو و پدر و مادر این دو را دوست بدارد در روز قیامت بر درجه من است - نقل کرده دستور داد او را هزار تازیانه بزنند. جعفر بن عبدالواحد نزد متوکل شفیع شد و گفت: او از اهل سنت است، آن قدر اصرار کرد، تا متوکل از عقوبت نصر صرف نظر کرد». ۷ - ذهبی در ترجمه ابن السّقا می‌نویسد: «حافظ، امام، محدث واسط، ابو محمّد، عبدالله بن محمّد بن عثمان واسطی، از اتفاق این که «أنه أُملي حديث الطير في واسط، فوثبوا به واقاموه وغسلوا موضعه»؛ (۴۲) «حدیث طیر را برای مردم قرائت کرد، مردم نفوسشان تحمّل آن را نداشت، بر سر او ریخته و او را از جای خود بلند کردند، و آن گاه جایگاه او را شستند». او نیز از شدت ناراحتی خانه نشین شد. ۸ - معاویه کار را به جایی رساند که به زیاد دستور داد تا عبدالرحمن بن حسان عنزی را به جرم این که در حقّ علی علیه السلام شهادت داده بود که او از بسیار ذاکرین خدا و آمرین به حقّ و قسط و عدل و عفو کنندگان از مردم و طعن زننده بر عثمان است را، به قتل برساند. زیاد نیز او را گرفته و زنده به گور کرد. (۴۳) ۹ - سیوطی می‌گوید: «در ایام حکومت بنی امیه، بر بالای بیش از هفتاد منبر امام علی بن ابی طالب علیه السلام لعن می‌شد، و این به جهت سنتی بود که معاویه ایجاد نموده بود». (۴۴) ۱۰ - حرث بن جارود تمیمی، امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را در میان جماعتی از اهل بیتش در مدینه مشاهده کرد، خطاب به حضرت عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت رحمت و معدن رسالت و محلّ آمد و شد ملائکه، چگونه صبح کردید، رحمت خدا بر شما باد؟ امام سر مبارک را به سوی او بلند کرد و فرمود: آیا نمی‌دانی که ما چگونه صبح و عصر می‌کنیم؟ در میان قوم خود صبح کردیم در حالی که به منزله بنی اسرائیل در میان آل فرعون می‌باشیم، فرزندانمان را کشته و زنان را به اسارت می‌برند. کار به جایی رسیده که بهترین ائمت بر بالای منبرها دشنام داده می‌شود، و کسانی که بغض ما را در دل دارند به جهت این عمل خود جایزه می‌گیرند، و در عوض کسانی که محبت ما را در دل دارند از حقّ خود محروم می‌گردند. آنان برای ما حقّی را قائل نیستند. بنشین ای اباعمران! این است وضعیت صبح ما تا عصر ما. (۴۵) ۱۱ - متوکل عباسی عمر بن فرج رنجی را که از معاندین اهل بیت علیهم السلام بود، والی مدینه و مکه قرار داد، او هر چه توانست بر اهل بیت پیامبر علیهم السلام سخت گرفت. مردم را از نیکی به آن‌ها

بازداشت. هر گاه که می شنید شخصی به آنان کمکی ولو ناچیز کرده، شدیداً او را عقوبت می کرد. کار به جایی رسید که یک پیراهن بین جماعتی از زنان علوی برای نماز خواندن دست به دست می گشت، و بقیه اوقات خود را در خانه بدون پیراهن به سر می بردند. (۴۶) دکتر تیجانی می گوید: «غالب علمای شیعه، از قدیم و جدید، همیشه معتقدند که برادران آنان از اهل سنت و جماعت ذبح شدگان دست مکر و کینه و حيله بنی امیه اند؛ زیرا آنان به گذشتگان خود حسن ظن پیدا کرده و لذا به آنها اقتدا نموده اند بدون آن که تفحص و جستجو کنند و لذا بنی امیه آنان را از راه مستقیم گمراه کردند و از ثقلین - کتاب خدا و عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله - مردم را دور ساختند، کسانی که در صورت تمسک به آنان، ضامن هدایت و عصمت از ضاللتند....». دکتر تیجانی در این باره خطاب به اهل سنت می گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصب دعوت می کنم. ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم. ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی جمود و تحجر فکری هستیم، که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند». (۴۷)

حکم سب امام علی علیه السلام

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من سب علیاً فقد سبني»؛ (۴۸) «هر کس علی را سب کند مرا سب کرده است». ۲ - ترمذی به سند خود از ابی سعید خدری نقل می کند که ما منافقین را با بغض نسبت به علی می شناختیم. (۴۹) ۳ - ام سلمه می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «من سب علیاً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله»؛ (۵۰) «هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر کس مرا دشنام دهد خداوند متعال را دشنام داده است. ۴ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کذب من زعم انه یحبني ویبغض هذا»؛ (۵۱) «هر کس گمان کند که مرا دوست دارد ولی علی را دشمن بدارد، دروغ گفته است». ۵ - ابن المغازلی از قشیری نقل می کند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در حق علی می فرمود: ای علی! باکی نیست بر کسی که بمیرد در حالی که تو را دشمن دارد، این که یهودی بمیرد یا نصرانی. (۵۲)

۲ - جعل روایات در شأن خلفا

۲ - جعل روایات در شأن خلفا

از جمله عوامل اعراض و بی توجهی مردم از اهل بیت علیهم السلام را می توان روایاتی دانست که برخی از صحابه و تابعین در شأن و خلافت خلفا جعل و وضع نمودند که این به نوبه خود سبب انحراف اذهان و قلوب مردم از اهل بیت و میل به مخالفان آنان شد. روایاتی که حدیث شناسان و رجالیون اهل سنت، تصریح به وضع و جعل آن نموده و آن احادیث را در زمره احادیث ضعیف بر شمرده اند. ابن ابی الحدید و دیگران نقل کرده اند که معاویه در نامه ای به عاملان خود در مناطق مختلف چنین دستور داد: «... هر گاه نامه من به دست شما رسید مردم را دعوت به نقل روایات در فضایل صحابه و خلفای اولین کنید، و هر خبری را که در شأن ابوتراب - علی علیه السلام - نقل می کنند آن را بر صحابه منطبق نمایید؛ زیرا این کار نزد من محبوب تر است و چشم مرا روشن می کند، و بهتر می تواند حجت ابوتراب و شیعانش را ابطال نماید. و تا می توانید فضایل عثمان را نقل کنید. این نامه برای مردم قرائت شد، لذا اخبار زیادی در مناقب صحابه روایت شد که همگی آنها جعلی بوده و هرگز حقیقت نداشت. مردم نیز این روایات را بر زبان گرفته تا جایی که خطبا بالای منبرها قرائت می کردند. به معلّمین مکتب خانه ها هم فرستاده شد تا به کودکان و نوجوانان نیز تعلیم دهند، آنان همانند قرآن این احادیث را فرا گرفتند. و از آنجا به خانه ها سرایت کرده و دختران و زنان نیز این احادیث را به دهان گرفتند... و این چنین بود که احادیث موضوع و جعلی بسیاری در جامعه اسلامی منتشر شد، و فقها و قضات و والیان نیز آنان

را تلقی به قبول نمودند...» (۵۳) ابن عرفه می گوید: «بیشتر روایات جعلی و موضوع در فضیلت صحابه، در ایام بنی امیه جعل شد تا از این طریق به سوی آنان تقرب بجویند. آنان با این عمل خود بر این گمان بودند که می توانند بینی بنی هاشم را به خاک بمالند. کار به جایی رسید که حتی عده‌ای از عباد و زهاد که به عبادت و زهد معروف بودند، در مدح خلفا روایت جعل کردند. اینک به اسامی برخی از آن‌ها اشاره می کنیم: حافظ عبدالغیث حنبلی؛ شخصی است که معروف به زهد، وثاقت، دیانت، صدق، امانت، صلاح، اجتهاد و متابعت از سنت و آثار است، ولی رجالین در باره او می گویند: او کتابی تألیف کرده که در آن احادیث جعلی و موضوع در شأن یزید بن معاویه را جمع کرده است. ابو عمر زاهد نیز از احادیث جعلی در فضیلت معاویه بن ابی سفیان کتابی را تألیف کرده است. بردانی که از بزرگان زهاد است، معروف است به این که در فضیلت معاویه جعل حدیث می نموده است. (۵۴) یاسین بدرانی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می گوید: «احادیث بسیاری جعل و وضع شد تا مقام افرادی پست و منحط را بالا برده و مقام برخی دیگر را که خداوند آنان را به فضیلت و هدایت و علم و حلم و فصاحت و تقوا اختصاص داده، مخفی دارد، کسانی که برای بندگان خدا نور و هدایت بودند. آری، حاکمان مسلط از بنی امیه و بنی عباس کارهایی انجام دادند که مورد رضایت خدا نبوده و دروغ‌ها و باطل‌هایی را جعل نمودند. توقع ما از مخاطبان است که گول این گونه افراد و روایات باطل را نخورند، و با تنگ نظری و احساس عاطفه به امور ننگرند، بلکه خواست و اراده ما این است که آنان در مطالعات و فهمشان آزاد باشند و در مطالبی که می خوانند انصاف به خرج دهند.» (۵۵)

احادیث جعلی

احادیث در شأن و منقبت خلفا را مشاهده می کنیم که محدثین و رجالین اهل سنت تصریح به جعل و وضع آن نموده اند. اینک به برخی از آن‌ها اشاره می کنیم: ۱ - نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما فی الجنة شجرة الا مكتوب علی كل ورقة منها: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر الصديق، عمر الفاروق، عثمان ذوالنورین»؛ «در بهشت درختی نیست جز آن که بر هر برگ آن نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان صاحب دو نور». طبرانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «حدیث جعلی است». (۵۶) ۲ - از انس مرفوعاً نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ليلة أسرى بی دخلت الجنة فاذا انا بتفاحة تعلقت عن حوراء، قالت: أنا للمقتول ظمناً عثمان»؛ «شبی که مرا بالا برده و داخل بهشت کردند، سببی مشاهده کردم که به دست حوریه‌ای آویزان بود. گفت: من برای کشته شده از طریق ظلم عثمانم». ذهبی بعد از نقل آن می گوید: «حدیث جعلی است». (۵۷) ۳ - از ابوهریره مرفوعاً نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الأمناء عند الله ثلاثة: انا و جبرئیل و معاویه»؛ «امینان نزد خداوند سه نفرند: من و جبرئیل و معاویه». خطیب بغدادی، نسائی و ابن حبان متفق القول قائل به بطلان و جعل این حدیث اند. (۵۸) ۴ - از زید بن ثابت نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اول من يعطى كتابه بيمينه من هذه الامة عمر بن الخطاب، و له شعاع كشعاع الشمس. قيل: فاین ابوبکر؟ قال: تزقه الملائكة الى الجنان»؛ «اول کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می شود، عمر بن خطاب است و برای او شعاعی همانند شعاع خورشید است. گفته شد: ابوبکر کجاست؟ فرمود: ملائکه او را به طرف بهشت می برند». سیوطی این حدیث را از احادیث جعلی دانسته است. (۵۹) ۵ - از ابی بن کعب مرفوعاً نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قال جبرئیل: لو جلست معك مثل ما جلس نوح في قومه ما بلغت فضائل عمر»؛ «جبرئیل گفت: اگر من با تو به مقداری که نوح در قومش بود می بودم به مقدار فضایل عمر نمی رسیدم». ابن جوزی این حدیث را در ضمن احادیث جعلی آورده و ذهبی می گوید: این حدیث خبری باطل است. (۶۰) ۶ - از ابن عباس مرفوعاً نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوبکر منى بمنزلة هارون من موسى»؛ «ابوبکر نزد من به مانند هارون نزد موسی است». ذهبی می گوید: «این خبر کذبى است که متهم به جعل آن علی بن حسن کلبی است». (۶۱) ۷ - از عایشه نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أئمة الخلافة

من بعدی ابوبکر و عمر؛ «امامان خلافت بعد از من ابوبکر و عمرند». ذهبی می گوید: روایتی است باطل و متهم به وضع و جاعل آن علی بن صالح انماطی است. ۸ - از انس مرفوعاً نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوبکر وزیری و خلیفتی»؛ «ابوبکر وزیر و خلیفه من است». ذهبی بعد از نقل آن از طریق احمد بن جعفر بن فضل می گوید: «او مشهور به جعل حدیث است؛ لذا قابل اعتنا نیست». (۶۲) اگر واقعاً این احادیث صحیح بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود، چرا ابوبکر در مرض موتش می گوید: دوست داشتم که از پیامبر سؤال می کردم، امر خلافت از آن کیست تا کسی در آن نزاع نکند، ای کاش سؤال می کردم که آیا برای انصار در امر خلافت نصیبی است؟ (۶۳)

۳ - جعل روایات در مذمت اهل بیت علیهم السلام

ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی نقل می کند که معاویه عده ای از صحابه و برخی از تابعین را گمارد تا اخباری را در مذمت علی علیه السلام جعل کنند که مقتضی طعن و براءت از آن حضرت بود، و برای آنان اجرتی معین نمود تا در انجام این عمل رغبت کنند. (۶۴) او اسامی کسانی را که در عصر معاویه در مذمت علی علیه السلام روایت جعل می کردند شمارش کرده و می گوید: آنان عبارتند از: ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، عروه بن الزبیر، حریر بن عثمان و سمره بن جندب. (۶۵)

۴ - تقلید باطل

۴ - تقلید باطل

تقلید گرچه در برخی احیان و با بعضی از شروط حق بوده، بلکه در برخی از موارد واجب است؛ همانند تقلید جاهل از عالم، ولی تقلید جاهل از جاهلی دیگر در جهلش نزد عقلا مذموم است. همان گونه که تقلید عالم از عالمی دیگر به این که علم خود را رها کرده و مقلد از دیگری در علمش شود نیز باطل است. خداوند متعال می فرماید: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَغْلُمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ (۶۶) «و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید! می گویند: آنچه از پدران خود یافته ایم، ما را بس است! آیا اگر پدران آنها چیزی نمی دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز از آنها پیروی می کنند]؟!». و نیز در آیه ای دیگر می فرماید: «يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ» * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا»؛ (۶۷) «در آن روز که صورت های آنان در آتش [دوزخ] دگرگون خواهد شد [از کار خویش پشیمان می شوند و] می گویند: ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم! و می گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند! پروردگارا! آنان را از عذاب، دو چندان ده و آنها را لعن بزرگی فرما!». یکی دیگر از اسباب اعراض و دوری مسلمانان از اهل بیت علیهم السلام تعصبات جاهلی است. هنگامی که با برخی از آنان به بحث می نشینیم و حق را به آنان گوشزد می کنیم، آخرین جوابی که می دهند این است که: ما نمی توانیم دست از آداب و رسوم آبا و اجداد خود برداریم و با آنان به مخالفت پردازیم. اگر این نیت را به زبان جاری ن سازند لا اقل در دل داشته و مانع بزرگی برای خود در انتقال به مذهب دیگر می دانند، در حالی که همه ما وظیفه داریم که تابع حق و حقیقت بوده، از تعصبات قومی و جاهلی بپرهیزیم. از مجموعه آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که وظیفه هر انسانی متابعت از حق و حقیقت است، گرچه پیروان آن در اقلیت اند. سنت اسلامی بر متابعت از حق بنا شده، نه موافقت با طبع و هوای نفس، و این مطلب از واضح ترین بیانات قرآنی است. خداوند متعال می فرماید: - «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ»؛ (۶۸) «او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد». - «وَاللَّهُ يَقْضِي

بِالْحَقِّ»؛ (۶۹) «خداوند به حقّ داوری می‌کند». - «لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»؛ (۷۰) «ما حق را برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید!». - «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ»؛ (۷۱) «و یکدیگر را به حق سفارش کردند». خداوند متعال در این آیات اشاره نموده که محور و میزان، متابعت حق است. حق هیچ گاه موافق هوای نفس اکثریت نبوده است. قرآن با شدّت موافقت با هوای اکثریت را ردّ می‌کند؛ زیرا انسان را به تباهی می‌کشاند. خداوند متعال می‌فرماید: «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ * وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»؛ (۷۲) «ولی او حق را برای آنان آورده؛ امّا بیشترشان از حق کراهت دارند [و گریزانند]. و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آن‌ها هستند تباه می‌شوند! ولی ما قرآنی به آن‌ها دادیم که مایه یادآوری [و عزّت و شرف برای آن‌هاست، امّا آنان از [آنچه مایه یادآوری‌شان [است] رویگردانند!]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امتی نباشید که بگویید اگر مردم کار خوبی کردند ما نیز خواهیم کرد و اگر ظلم کردند ما نیز ظلم می‌کنیم. خود را آماده کنید تا اگر مردم کار خوب کردند شما نیز چنین کنید و اگر بد کردند شما بد نکنید». (۷۳) بسیاری از مردم، از مخالفت با مفاهیمی که از پدران و پیشینیان خود به ارث برده‌اند، ترس دارند گرچه حق برایشان همانند روز روشن باشد، و این نتیجه افتادن در اسارت تقلید کورکورانه در انتخاب مذهب است؛ زیرا تقلید در عقاید، انسان را به مقدس شمردن عقیده موروثی و می‌دارد و در نتیجه انسان را با موانع نفسی بسیاری رو به رو خواهد کرد. ولی واقع و حقیقت بر انسان جست‌وجوگر ایجاب می‌کند که این بندها را شکسته و با دقت تمام به ادله‌ای که با آرای موروثی او مخالفت دارد نگرسته و تأمل کند. انسان باید بداند که اگر پدران و اقوامش به اشتباه و خطا رفته‌اند و بر ما روشن شد که آنان به بیراهه رفته‌اند، وجهی ندارد که ما راه آنان را دنبال کنیم، بلکه وظیفه ما است که از حق پیروی نماییم؛ گرچه با افکار و معتقدات ارثی ما مخالفت داشته باشد. قرآن کریم تقلید کورکورانه از اقوام و آبا و اجداد را مورد سرزنش قرار داده و می‌فرماید: «کسانی که شیعه شده‌اند به این مشکل اساسی اشاره کرده و برای نجات از آن نیز راه حل ذکر کرده‌اند». معتصم سید احمد، یکی از مستبصرین سودانی می‌گوید: «نظر قدسی به علمای سابق و بزرگان خود داشتن، انسان را به تقلید و پیروی مطلق و اتکا کردن بر افکار آنان و می‌دارد. تسلیم این تقلید شدن منشأ انحراف از حق است. خداوند متعال، عقول آنان را بر ما حجت قرار نداده است، بلکه عقل هر انسانی بر او حجت است، لذا احترام ما به آنان نباید سبب منع و جلوگیری از مناقشه افکار آنان و دقت در آن‌ها گردد، تا داخل در مفاد آیه «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ» (۷۴) نشویم». (۷۵) یاسین معیوف بدرانی در این باره می‌گوید: «اسلام، تقلید و تعبد را در ممارست با اصول عقاید کافی نمی‌داند...، بلکه بر هر فردی واجب می‌کند که در مورد صحت عقاید خود به صورت مستقل و به دور از احساسات و تقلید کورکورانه جست‌وجو کند». (۷۶) طارق زین العابدین، یکی دیگر از مستبصرین، در این باره می‌گوید: «چیزی که قابل اشاره به آن است این که افرادی که در آخرت، عاقبت بد و نهایت شومی دارند، کسانی هستند که عقاید موروثی در نفس آنان سکنی گزیده، به گمان این که این عقاید برحق است...» (۷۷) هاشم آل لقیط از مستبصرین سوری در این باره می‌گوید: «کسی که می‌خواهد به حقّ برسد، چاره‌ای جز رسیدن به آن ندارد؛ گرچه راه طولانی باشد، ولی مشکل در کجا نهفته است؟ مشکل در فرار شخص بحث‌کننده از حقیقت پرستش بزرگان و تقدیس شخصیت‌ها به حساب دین است. مشکل در تقلید اجداد و پدران و افکار موروثی است. لذا اگر انسان از آنچه گفته شد خودش را پیراسته کند و به ادله قرآن و سنت نبوی و آثار صحیح روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله تمسک کند، به طور حتم حق را درک خواهد کرد و به آرزوی خود که آرزوی هر طلب‌کننده و رغبت‌کننده است خواهد رسید». (۷۸) مستبصر معروف مصری، صالح الوردانی در رابطه با افتادن در اسارت تقدیس شخصیت‌ها و شناخت حقّ به آنان، نه شناخت حقّ به خود حقّ، می‌گوید: «این همان مطلبی است که احبار و راهبان دوست داشته و بین مردم منتشر ساختند. امری که مسلمانان نیز امروزه به آن مبتلا شده‌اند، که گفتار شخصیت‌ها را به جای قبول نصوصات برمی‌گزینند». (۷۹) او در ادامه مطلب

خود می گوید: «جستجوی از حق موجب متابعت از نص خواهد شد نه جستجو در کلمات شخصیت‌ها؛ آری، دنبال نص بودن، انسان را به حق رهنمون می‌سازد. دنبال اشخاص رفتن در آینده‌ای نه چندان دور بین انسان و نص فاصله می‌اندازد، و او را در گرو مردان قرار می‌دهد نه در گرو نص. نص معیار است، و همین نص معیار تکلیف می‌باشد. با نص است که مسئولیت بر گردن مسلمان قرار می‌گیرد. قوام انسان بر نص است و نجات انسان از آتش نیز بر اساس نص است. مقصود از نص در اینجا نص قرآنی یا نبوی صحیح موافق با قرآن و عقل در امور مربوط به غیبات و پیروی‌ها و سیاست و اخلاق و اصول دین و تولی و تبری است...» (۸۰) او در جایی دیگر می‌گوید: «بر مسلمین است که از عبادت شخصیت‌ها پرهیز کرده و از توهم و خیال قداست پیشینیان خارج شوند. وظیفه آنان است که نصوص را بالاتر از شخصیت‌ها به حساب آورده و آن را مقیاس و میزان برای تصحیح فکر اسلامی و قرائت وقایع تاریخی به حساب آورند.» (۸۱) او نیز می‌گوید: «بحث، یک شرط اساسی دارد و آن تهی شدن از قدسیت اشخاص است، یعنی وجود شخصیتی فکری مستقل و آزاد شده از عبادت افراد. من قبلاً در کتاب‌ها با دید قدسیت و ترس نسبت به افراد مرموز گذشته که شروع آن از صحابه و ختم آن به فقها است غوص می‌کردم، ولی هنگامی که از توهم قداست رهانیده شدم، راه را در جلوی خود برای رسیدن به حقیقت اسلام بازیافتم... آری، هنگامی که تتبع در نصوص و حوادث تاریخی را با کنار گذاردن شخصیت‌ها شروع کردم، یا به معنای دقیق‌تر هنگامی که نصوص را بالاتر از شخصیت‌ها قرار دادم، آن وقت بود که حق را شناختم... من حقیقت را کشف کردم و از دایره وهم به دایره حقیقت وارد شدم، هنگامی که مسیر اسلام را از بعد رسول خداصلی الله علیه و آله جست‌وجو کرده و از نو آن را قرائت نمودم. روح بعد از سال‌های طولانی از گمراهی و حیرت راحت شد، هنگامی که چشمم بر بخش غایب از تاریخ اسلام و واقعیت‌های مسلمانان افتاد و قدم‌های من بر راه مستقیم استقرار یافت. در این هنگام بود که پرده‌ها برداشته شد و در مقابل خود، آل بیت پیامبرصلی الله علیه و آله را ساطع دیدم و معالم راه مستقیم برای من ظاهر شد و یقین پیدا کردم که بر طریق اسلام صحیح قرار گرفته‌ام» (۸۲) ادریس حسینی مغربی، یکی دیگر از مستبصرین در این باره می‌گوید: «من از ابتدا نیز می‌دانستم که بدون استثنا حقیقت ارزشمندتر و نفیس‌تر از شخصیت‌ها است، و این که من باید خودم را آماده و مهیا کنم تا در معرکه‌ها به دنبال حقایق گمشده باشم. من در مقابل دیدگانم احتمال جدایی با افراد و شخصیت‌هایی را قرار داده بودم که نسبت به من همانند خون بدنم در جریان بودند. من از ابتدا می‌دانستم و اهداف رسالت اسلامی را که برای فراگیری مردم از ارزش‌های آسمانی آمده نه ارزش‌های زمینی، درک می‌کردم. از باب نمونه: ابوهریره چه ارزشی در میزان دین دارد تا من به جهت تقویت او بحث و جست‌وجو از حقیقت تاریخی را تعطیل کنم؟ و در راه پوشش گذاشتن بر افتضاحات او دست به تحریف تمام حقایق ببرم؟ آیا ابوهریره اصلی از اصول عقیده است تا بر من حرام باشد که او را مورد محاسبه تاریخی قرار دهم و به افعال قبیح او اعتراف کنم؟ آیا زننده نیست که ما از فضایح او ساکت شویم تا آن‌ها با حقایق دین مخلوط شده و اسلام فدای همه مفسد گردد؟» (۸۳)

تعقل، راه احتراز از تقلید کورکورانه

مهم‌ترین عاملی که می‌تواند انسان را از پیروی کورکورانه از این و آن باز دارد اعمال عقل و تعقل است. محمّد علی متوکل، یکی از مستبصرین در این باره می‌گوید: «عقل، آن نوری است که صاحبش را برحق راهنمایی می‌کند، مادامی که هواهای نفسانی و شهوات او را نبوشاند. عقل، حجت خدا بر انسان است. به توسط آن است که خدا شناخته شده و انبیا تصدیق می‌شوند. و به واسطه آن است که حق از باطل تمیز داده می‌شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد...» (۸۴) استاد معتمد سیداحمد، یکی دیگر از کسانی که شیعه شده، در این باره می‌گوید: «خداوند سبحان به انسان نور عقل و علم داده و راه استفاده از آن را به دست انسان قرار داده است. پس هرکس که آن نور را اهمال کرده و به جهت کشف حقایق آن را مشتعل نسازد، زود است که در سایه‌ای از جهل و

خرافات و گمراهی به سر برد، به خلاف کسی که عقلش را به کار گرفته و آن را رشد دهد...» (۸۵) ادريس حسینی مغربی می گوید: «هنگامی که اسلام را به دور از افکار پیشینیان می فهمیم پی می بریم که هدف اسلام برانگیختن عقل انسان است تا با فهم و شعور و درک با آن ممارست داشته و با یقین، قیام کننده به وظایف دینی خود باشد.» (۸۶)

۵ - کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام

آیا بخاری و مسلم هر حدیث صحیح در فضایل امام علی علیه السلام که مطابق با شروط نقل روایت آن دو است را در صحیح خود آورده اند؟ هیچ کس چنین ادعایی نکرده است، چه بسیار احادیث صحیح السندی که حاکم در مستدرک با شرط صحت نزد بخاری یا مسلم یا هر دو آورده، ولی شیخین یا یکی از آن دو در صحیح خود نقل نکرده اند. مگر احمد بن حنبل نگفته است: کسی به مانند علی بن ابی طالب این مقدار فضیلت برای او نقل نشده است. اسماعیل قاضی و نسائی و ابوعلی نیشابوری می گویند: هرگز برای احدی از صحابه به مانند علی این مقدار حدیث صحیح وارد نشده است. (۸۷) سید شرف الدین عاملی در علت نقل نکردن حدیث «دار» توسط بخاری و مسلم می گوید: «لأنهم رأوه يصادم رأيهم في الخلافة، وهذا هو السبب في اعراضهم عن كثير من النصوص الصحيحة. خافوا ان تكون سلاحاً للشيعة، فكنموها وهم يعلمون. وأن كثيراً من شيوخ اهل السنة - عفا الله عنهم - كانوا على هذه التورية؛ يكتمون كل ما كان من هذا القبيل، ولهم في كتمانهم مذهب معروف، نقله عنهم الحافظ بن حجر في فتح الباری؛ «جهتش آن است که: اینان مشاهده کردند که این گونه روایات با رأی آنان در خلافت سازگاری ندارد، و این سبب اساسی در اعراض از نقل این گونه روایات است، آنان ترسیدند که این ها اسلحه ای به نفع شیعه شود و با آن از مذهب خود دفاع کنند و لذا در حالی که علم به صحت سند و دلالت آن داشتند، آن ها را کتمان کردند. بسیاری از شیوخ اهل سنت - خدا از تقصیرشان درگذرد - همین روش را دنبال نمودند، آنان هر حدیثی که از این قبیل بود را کتمان نمودند، و این روشی معروف است که به آن ها نسبت داده شده و حافظ در «فتح الباری» این مطلب را گوشزد نموده است. آن گاه می گوید: «ومن عرف سريرة البخاری تجاه امير المؤمنين وسائر اهل البيت عليهم السلام، وعلم ان يراعه ترتاع من روائع نصوصهم وان مداده ينضب عن بيان خصائصهم لا يستغرب اعراضه عن هذا الحديث وامثاله...» (۸۸) «هر کس پی به سیره و روش بخاری نسبت به امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت ببرد و بداند که او دستش هنگام نوشتن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش به لرزه درمی آید و قلمش هنگام بیان خصوصیات آنان فرو می ریزد، هرگز اعراض او را از احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام غریب نمی بیند...».

۶ - تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام

۶ - تحریف فضایل اهل بیت علیهم السلام

تحریف در لغت به معنای تغییر و تبدیل است. ابن منظور در بیان معنای «تحریف» می گوید: «تحریف کلام از مواضعش به معنای تغییر دادن آن است.» (۸۹) و در اصطلاح به معنای تصرف در کلام و اثر دیگری است به نحوی که مخالف با مقصود او باشد. تراث اسلامی و میراث فرهنگی اسلام که در طول تاریخ دست به دست به ما رسیده، امانتی الهی است که بر گردن ما نهاده شده است و ما نسبت به حفظ آن وظیفه سنگینی داریم، وظیفه داریم که نه تنها در آن تغییری به نفع خود ایجاد نکنیم، بلکه واجب است واقعیت های تاریخی را آن گونه که هست حفظ کرده و از دستبرد دیگران برحذر داریم. و در غیر این صورت به تاریخ که انسان ساز است خیانت کرده ایم. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ (۹۰) (۹۱) «خداوند شما را دستور می دهد که امانت ها را به اهلشان مسترد دارید.» و نیز در مورد صفات متقین می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛

(۹۲) «و کسانی که آنان مراعات کننده امانات و عهد خود هستند». خداوند سبحان در آیات فراوانی به این نکته اشاره می کند که تحریف بدعتی است که یهود از خود به ارث گذاشته است. آنان کسانی بودند که کلمات را از جایگاه خود مطابق هوس ها و میل های خود و مصالحشان تغییر می دادند. و لذا خداوند در آیات متعددی آنان را به جهت این عمل ناشایست سرزنش می کند. در سوره «بقره» می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»؛ (۹۳) «پس وای بر آن ها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این از طرف خداست، تا آن را به بهای کمی بفروشند. پس وای بر آن ها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست آوردند!». و نیز در آیه ای دیگر می فرماید: «فَبِمَا نَقْضَتْهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»؛ (۹۴) «ولی به خاطر پیمان شکنی، آنان را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم، سخنان [خدا] را از موردش تحریف می کنند...». و در موضع دیگر می فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (۹۵) «کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده ایم، [پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند، [ولی] جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می کنند». با این تأکیدات و سخت گیری ها که در حفظ حق و واقعیت های تاریخی شده و از کتمان حق نهی شده، وظیفه ما نسبت به تاریخ روشن می شود - ما مکلفیم که حقایق تاریخی را آن گونه که هست حفظ کرده و به دیگران منتقل کنیم؛ خواه مطابق میل و خواسته ما باشد یا نباشد. ولی مع الاسف با مراجعه به گوشه ای از تاریخ پی می بریم احادیثی که در آن ها فضایل اهل بیت علیهم السلام بوده، بخشی را تحریف کرده اند تا نتواند مدرکی بر امامت آنان بوده و متمسک شیعہ گردد.

موارد تحریف

گفته شد از جمله عواملی که سبب شد عموم مسلمین از اهل بیت علیهم السلام اعراض کرده، یا به آنان معرفت نداشته باشند، موضوع تحریف فضایل و مناقب آنان است. علمای سوئی که به جهت تعصب مذهبی، وجود این گونه روایات را با عقاید و پیش فرض های خود موافق نمی دیدند؛ بلکه با عنوان و مقام و شئون خود در تراحم می دیدند، آنان درصدد برآمدند که به هر نحو ممکن این گونه احادیث را کتمان یا تحریف نموده و آن را مخفی بدارند. اینک به نمونه هایی از این جنایات تاریخی اشاره می کنیم: ۱- ابن سعد از عایشه نقل می کند: هنگامی که مرض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت شد از خانه بیرون آمد و در حالی که بین دو مرد بود؛ یعنی بین عباس بن عبدالمطلب و شخصی دیگر، دو پای خود را بر زمین می کشاند. راوی می گوید: این خبر را برای عبدالله بن عباس نقل کردم که عایشه چنین می گوید. ابن عباس گفت: آیا می دانی که شخصی که عایشه نام آن را نبرد کیست؟ عرض کردم: خیر. ابن عباس فرمود: او علی بن ابی طالب است. آن گاه گفت: عایشه دوست نداشت که از علی به خیر یاد کند». (۹۶) بخاری همین مضمون را نقل کرده، ولی ذیل آن را که: «عایشه دوست نداشت علی را به خیر یاد کند» نیاورده و آن را حذف کرده است، با آن که ابن سعد حدیث را با این ذیل و با سند صحیح نقل کرده است، و این خود از تحریفات بخاری به شمار می آید. (۹۷) ۲- در تاریخ اشاره به مکاتبه و نامه ای شده است که محمد بن ابوبکر به معاویه نوشت، در آن نامه که نصر بن مزاحم در کتاب «وقعة صفین» و مسعودی در کتاب «مروج الذهب» آن را به تفصیل نقل کرده اند، به بسیاری از فضایل حضرت اشاره کرده است، ولی - مع الاسف - طبری و ابن اثیر آن را نقل نکرده اند، آنان در توجیه عمل خود می گویند: عموم مردم تحمل این گونه مسائل را ندارند. بعد از این دو مورخ، ابن کثیر به اصل نامه محمد بن ابوبکر در تاریخ خود اشاره کرده، ولی به این جمله اکتفا می کند که در آن غلظت و تند است. (۹۸) ۳- طبری و ابن اثیر در تاریخ خود خطبه امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا نقل کرده اند، در ضمن خطبه چنین آمده است: «أما بعد فانسبونی فانظروا من أنا؟ ثم ارجعوا الی أنفسکم و عاتبوها هل يجوز لكم قتلی وانتهاك حرمتی؟ أأست ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمه، و أول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربّه؟...»؛

«اما بعد، نسب مرا بگوئید، ببینید که من کیستم، آن گاه به خود باز گردید و نفس های خود را عتاب کنید که آیا برای شما کشتن و هتک حرمت من جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما و فرزند وصی او و فرزند پسر عموی او نیستم؟ و اول مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول او با آنچه از جانب پروردگارش آورده می باشد؟...» ولی ابن کثیر هنگامی که این خبر را نقل می کند، کلمه «و ابن وصیه» را از خبر حذف کرده، با آن که مصدر او تاریخ طبری است که نقل کرده است. ۴ - بخاری در صحیح خود روایتی را این گونه نقل کرده است: «علی - علیه السلام - به عمر فرمود: آیا نمی دانی که قلم تکلیف از چند نفر برداشته شده: از مجنون تا به هوش آید، از کودک تا به ادراک برسد، و از خواب تا بیدار شود؟» (۹۹) ولی هنگامی که به مصادر حدیثی دیگر مراجعه می کنیم پی می بریم حدیث صدری داشته که بخاری به جهت حفظ قداست عمر بن خطاب آن را حذف کرده است. ابوداود، نسائی و ابن حبان از ابن عباس نقل کرده اند: علی بن ابی طالب گذرش بر دیوانه ای از قبیله ای افتاد که زنا داده و عمر دستور به سنگسار کردنش را صادر نموده بود، علی علیه السلام به عمر فرمود: آیا نمی دانی که رسول خدا فرمود: قلم تکلیف از سه دسته برداشته شده است...؟ (۱۰۰) از این جا استفاده می شود که بخاری چگونه حدیث را نقل به معنا کرده و صدر آن را حذف نموده است. ۵ - مورّخین و مفسرین در ذیل آیه شریفه: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱۰۱) «و خویشتانندان نزدیک را انداز کن!» نقل کرده اند که بعد از نزول آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله چهل و پنج نفر از بزرگان بنی هاشم را دعوت کرد، و عزم نمود تا آنان را در ضیافتی به رسالت خود دعوت کند. علی علیه السلام را دستور داد تا شیر و طعام آماده سازد و بعد از پایان یافتن طعام، پیامبر صلی الله علیه و آله شروع به صحبت کرد... در بین سخنان خود فرمود: «... ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من در میان عرب جوانی سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برایتان آورده ام برای شما آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام، و خداوند عَزَّوَجَلَّ مرا امر نموده تا شما را به آن دعوت نمایم، کدام یک از شما به من ایمان آورده و کمک کار من می شود تا این که برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟ علی علیه السلام می فرماید: همگی سرها را به زیر انداختند، ولی من در میان آنها عرض کردم: من ای نبی خدا وزیر تو خواهم شد. آن گاه دست بر گردن من گرفت و سپس فرمود: همانا این - علی علیه السلام - برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، به دستورات او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید» (۱۰۲) ولی - مع الاسف - طبری همین قضیه را با کمی تفصیل به صورت تحریف شده در تفسیر خود نقل کرده است، و هنگامی که به فضیلت امام علی علیه السلام می رسد آن را به صورت اجمال و اهمال آورده است. او این گونه نقل می کند: «... فأیکم یؤازرنی علی هذا الامر علی أن یکون أخی و کذا و کذا...» (۱۰۳) «... کدامین از شما کمک کار من بر این امر خواهد شد تا این که برادر من و چنین و چنان باشد...». این عمل جنایتی است که از نویسنده و یا نسخه بردار انجام گرفته است، او با این عمل خود چه هدفی را دنبال می کند؟ آیا می خواهد بر اهل سنت خدعه و حيله کرده تا مبدا پی به فضایل امیرالمؤمنین برده و پیرو او گردند؟ یا هدف دیگری را دنبال می کرده است. همین کار را ابن کثیر در کتاب تاریخ و تفسیر خود دنبال کرده و فضیلت امیرالمؤمنین را با اجمال ذکر کرده است. (۱۰۴) تعجب از دکتر هیکل وزیر معارف مصر است که در کتاب خود «حیات محمّد» در چاپ اول، قصه را به تمامه نقل کرده ولی در چاپ های بعد فضایل علی علیه السلام را با اجمال بیان کرده است، تا کسی به آن پی نبرد. (۱۰۵) ۶ - شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب «الیواقیت و الجواهر» بابتی را منعقد کرده و در آن علائم قیامت را بیان نموده است؛ از آن جمله به خروج حضرت مهدی علیه السلام اشاره کرده است، آن گاه عباراتی از شیخ محیی الدین در باب سیصد و شصت و شش از فتوحات نقل می کند که این چنین است: «و بدانید که خروج مهدی حتمی است ولی او خروج نمی کند تا زمین از ظلم و جور پر شود، آن گاه پر از قسط و عدل می نماید. و اگر از دنیا تنها یک روز باقی ماند، خداوند آن را طولانی می گرداند تا آن خلیفه والی زمین شود. و او از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه است، جدّش حسین بن علی بن ابی طالب و پدرش حسن عسکری فرزند امام علی النقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین علی، فرزند امام حسین، فرزند

امام علی بن ابی طالب است. اسم او هم نام رسول خدا است. مسلمانان با او در بین رکن و مقام بیعت می کنند. او شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله در اخلاق است...» (۱۰۶) ولی - مع الاسف - هنگامی که چاپ جدید «فتوحات مکیه» را مشاهده می نمایم هرگز اثری از اسامی اهل بیت علیهم السلام در آن نمی بینیم، گویا چاپ کننده کتاب با ارشاد علمای اهل سنت از آنجا که وجود این اسامی را تأییدی بر مذهب شیعه دانسته و سبب اعتراض بر مذهب خود می دانسته است، این اسامی را از کتاب فتوحات مکیه حذف کرده و بدون آن چاپ کرده است. (۱۰۷) ۷ - احمد بن ابی یعقوب، معروف به یعقوبی صاحب تاریخ معروف در فصلی با عنوان «ما نزل من القرآن بالمدينة» می گوید: «گفته شده که آخرین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، آیه: «أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱۰۸) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.» است. روایت صحیح، ثابت و صریح نیز این مطلب را تأیید می کند. نزول آیه در روز نصّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در غدیر خم است. (۱۰۹) ولی در جایی دیگر بعد از نقل آیه اکمال چنین آمده است: «مطابق همین معنا است، روایت صحیح، ثابت و صریح، و نزول آیه در روز نفر بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بعد از ترحم بوده است.» (۱۱۰) مشاهده می کنیم که چگونه دو کلمه از عبارت یعقوبی را تحریف کرده تا فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را نامفهوم جلوه دهد. و این خطر بزرگی است که میراث فرهنگی اسلامی را تهدید می کند. ۸ - متقی هندی از صحیح مسلم و سنن ابوداود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.» (۱۱۱) ابن حجر هیتمی نیز در «الصواعق المحرقة» همین حدیث را از مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران نقل می کند. (۱۱۲) ولی - مع الاسف - در صحیح مسلم وجود ندارد. ۹ - ابن حجر هیتمی از دیلمی نقل می کند که او از عایشه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمود: «بهترین برادران من علی، و بهترین عموهای من حمزه است. یاد علی عبادت است.» (۱۱۳) ولی با مراجعه به کتاب دیلمی «فردوس الاخبار» با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف در سال ۱۳۸۵ از ذیل حدیث، یعنی جمله «ذکر علی عبادت» اثری نمی بینیم. ۱۰ - با مقابله کتاب «الصواعق المحرقة» چاپ سال ۱۳۸۵ و چاپ سال ۱۳۱۲ هجری پی خواهیم برد که این کتاب هم از دست تحریف مصون نمانده است، که از آن جمله می توان به اموری اشاره کرد: الف) در صفحه ۷۴ کتاب حدیث «ذکر علی عبادت» حذف شده است. ب) در صفحه ۷۶ چاپ قدیم از طبرانی روایتی را نقل کرده که مضمون آن چنین است: «برای علی علیه السلام هجده منقبت و فضیلت است که برای هیچ یک از امت نیست»، ولی - مع الاسف - در چاپ جدید آن وجود ندارد. ج) در صفحه ۸۷ چاپ قدیم آن روایتی را به این مضمون از حاکم نیشابوری نقل کرده است: «... عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه بر اهل بیت درود فرستیم؟ حضرت فرمود: این چنین درود فرستید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد». ولی در چاپ بعد از آن وجود ندارد. د) در صفحه ۲۰ از چاپ قدیم حدیثی به این مضمون نقل کرده است: «صراط علی مستقیم»، راه علی مستقیم است. ولی در چاپ بعد کلمه «علی» حذف شده است. ۱۱ - به ابوالطیب متنبی شاعر گفتند: چرا علی را مدح نمی گویی؟ او در جواب این دو بیت شعر را سرود: و ترک مدحی للوصی تعمداً اذ کان نوراً مستطیلاً کاملاً و اذا استطال الشیء قام بنفسه وصفات ضوء الشمس تذهب باطلاً در این دو بیت شعر اشاره به این نکته دارد که علت ترک من مدح وصی - علی علیه السلام - را در این است که نور علی چنان بلند و کامل است که به خود قوام دارد و احتیاج به این ندارد که من آن را فروزان کنم. ولی - مع الاسف - در برخی از نسخه های این دیوان حذف شده و از آن خبری نیست. ۱۲ - کتاب «الطبقات الکبری» از ابن سعد چندین بار چاپ های گوناگون از آن شده است، که حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام در این کتاب چند صفحه ای محدود را به خود اختصاص داده است. در حالی که کتاب شناس معروف معاصر سید عبدالعزیز طباطبایی نسخه ای خطی از این کتاب را در ترکیه پیدا کردند که ترجمه و شرح حال این دو امام چندین برابر موجود است، و خوشبختانه این بخش به طور مستقل به چاپ رسیده است. ۱۳ - حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» می گوید: «از متفردات مسلم به نقل حدیث ابوموسی از پیامبر صلی الله علیه

وآله است که فرمود: «بهترین زنان عالم چهار نفرند». و تتمه حدیث که در بسیاری از مصادر حدیثی آمده، چنین است: «مریم، خدیجه، آسیه، فاطمه علیها السلام»، ولی با جستجوی فراوان در ابواب مختلف همچون باب فضایل خدیجه علیها السلام یا باب فاطمه علیها السلام و یا در ابواب دیگر یافت نشد. مرحوم شیخ محمد حسن مظفر در کتاب «دلایل الصدق» می گوید: «گویا نسخ کتاب این حدیث را تحریف نمودند، تا این که آبروی عایشه را حفظ نمایند؛ زیرا اسم عایشه در میان این چهار نفر ذکر نشده است». (۱۱۴) ۱۴ - حدیث امان را بسیاری از مصادر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «ستارگان امان بر اهل آسمانند، و اهل بیت من امان برای اهل زمین اند و هرگاه اهل بیت من از روی زمین بروند، اهل زمین نیز نابود خواهند شد». از جمله مصادری که این حدیث از آن نقل شده «مسند احمد» است، ولی - مع الاسف - الآن در مسند احمد وجود ندارد. ۱۵ - حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» در بسیاری از مصادر اهل سنت وارد شده است. ابن اثیر در «جامع الاصول»، سیوطی در «تاریخ الخلفاء»، ابن حجر در «الصواعق المحرقة»، این حدیث را از ترمذی در «الجامع الصحيح» نقل می کنند، و نیز فضل بن روزهان اعتراف به وجود این حدیث در صحیح ترمذی کرده و آن را تصحیح کرده است، ولی این حدیث الآن در «الجامع الصحيح» ترمذی وجود ندارد. ۱۶ - بخاری در صحیح خود، باب «بعث علی بن ابی طالب علیه السلام و خالد بن الولید الی الیمن قبل حجه الوداع» به سندش از بریده نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و ابی طالب علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس غنایم را از او بگیرد، و من در آن هنگام علی را دشمن می داشتم. دیدم که علی علیه السلام غسل کرد. به خالد گفتم: آیا این کار او را مشاهده کردی؟ خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسیدم جریان را بر او عرضه داشتم. حضرت فرمود: ای بریده! آیا علی را دشمن داری؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: او را دشمن مدار؛ زیرا سهم او از خمس بیشتر از این مقدار است. (۱۱۵) با تأمل در مصادر دیگر روایی پی می بریم که بخاری روایت بریده را ناقص و با تحریف نقل کرده است. و اصل سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که همان اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است را حذف نموده است. احمد بن حنبل به سندش از بریده نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو لشکر را به سوی یمن فرستاد: بر یکی از آنها علی بن ابی طالب را امیر نموده و بر دیگری خالد بن ولید را فرمانده نمود و فرمود: هر گاه با هم برخورد کردید، علی علیه السلام فرمانده شما خواهد بود و در صورت عدم برخورد، هر کدام از شما دو نفر فرمانده لشکر خود باشد. ما با بنی زید از اهل یمن در گیر شده و قتال نمودیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و بعد از قتال ذریه آنها را به اسارت بردیم. علی علیه السلام زنی از اسرا را برای خود انتخاب کرد. بریده می گوید: خالد نامه ای نوشت و در آن اشاره به ماجرا کرد و آن را به من داد تا به مدینه برده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله تحویل دهم. من خدمت حضرت آمده و نامه را به ایشان دادم. حضرت صلی الله علیه و آله نامه را که مشاهده نمود، غضب در صورتش مشاهده شد. عرض کردم: ای رسول خدا! این جا مکانی است که باید به خدا پناه برد. تو مرا با کسی فرستادی و امر کردی که او را اطاعت کنم، من نیز چنین کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کاری بر ضد علی انجام نده؛ زیرا او از من و من از او هستم و او ولی هر مؤمنی بعد از من است». (۱۱۶) با تأمل در این دو حدیث به خوبی استفاده می شود که متن حدیث احمد بن حنبل همان قضیه ای است که بخاری از بریده نقل کرده، ولی بخاری با نقل به معنایی که انجام داده در حدیث تحریف کرده و اصل کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که اشاره به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد را نیاورده است. و این گونه کارها از بخاری سابقه داشته و امر تازه ای به حساب نمی آید. ابن دحیه اندلسی بعد از نقل این حدیث از بخاری می گوید: «بخاری این حدیث را همان گونه که مشاهده می کنی ناتمام و ناقص نقل کرده است. و این عادت او در نقل احادیثی از این قبیل است...» (۱۱۷) ذهبی در ترجمه ابن دحیه اندلسی می گوید: «... شیخ، علامه، محدث... دارای بصیرت به حدیث...» (۱۱۸) سیوطی نیز او را از اعیان علما و مشاهیر فضلا به شمار آورده که در علم حدیث و علوم می که مربوط به آن است، متقن است. (۱۱۹) عجیب تر از کاری که بخاری در تحریف حدیث «ولایت» انجام داده، تحریفی است که ولی الله دهلوی انجام داده است، او به جای کلمه «هو» لفظ «أنا» را به کار برده و کلمه «بعدی» را از آخر حدیث حذف

کرده است. او در کتاب «أزاحة الخفاء» حدیث را این گونه نقل کرده است: «... ما تریدون من علی انّ علیاً منّی و أنا منه و أنا ولی کلّ مؤمن».

۷ - تضعیف مغرضانه احادیث

یکی از راه‌های کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه دوری مردم از آنان، تضعیف بی مورد و مغرضانه این قبیل احادیث است؛ زیرا از آنجا که این احادیث با عقاید آن‌ها سازگاری ندارد، بدون جهت و دلیل تضعیف می‌نمایند. از باب نمونه می‌توان به ابن تیمیه اشاره کرد، شخصی که حتی به اعتراف وهابیان، در تضعیف احادیث فضایل اهل بیت؛ خصوصاً علی علیه السلام مغرضانه عمل کرده است. البانی در کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» بعد از تصحیح حدیث «ولایت»؛ یعنی حدیثی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن فرمود: «او یعنی علی ولی هر مؤمنی بعد از من است»، می‌گوید: «از امور عجیب تر به طور قطع این است که مشاهده می‌کنیم چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت بر انکار این حدیث و تکذیب آن در «منهاج السنّة» کرده است، همان گونه که با حدیث پیشین چنین نموده است...». او در ادامه اعتراضش بر ابن تیمیه می‌گوید: «من وجهی برای تکذیب این حدیث از ناحیه او ندیدم، جز آن که او با شیعه دشمن بوده و در ردّ احادیثی که مؤید آنان است سرعت به خرج داده و مبالغه کرده است». (۱۲۰) او همچنین در همان کتاب، صدر و ذیل حدیث غدیر را از راه‌های مختلف تصحیح نموده، آن گاه در آخر بحث خود می‌گوید: «انگیزه من در بسط و گسترش کلام در رابطه با حدیث غدیر و بیان صحت آن این است که ملاحظه کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه، قسم اول حدیث؛ یعنی «من كنت مولاة فعلى مولاة» را تضعیف کرده، و قسم دوم آن؛ یعنی «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» را گمان کرده که دروغ است. ولی این عمل به نظر من از مبالغات او است که نشأت گرفته از سرعت به خرج دادن او در تضعیف احادیث است؛ قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن‌ها نظر کرده باشد». (۱۲۱)

۸ - آشنا نبودن با عملکرد اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل بی توجّهی مسلمانان به اهل بیت علیهم السلام، بی معرفتی به فضایل و عملکرد آن‌ها در پیشرفت و تکامل اسلام و عزّت و اقتدار مسلمین است. گاهی که از آن‌ها سؤال می‌شود چرا نسبت به اهل بیت بی مهری و بی توجّهی می‌کنید؟ می‌گویند: مگر آن‌ها در طول تاریخ برای اسلام چه کرده‌اند؟ آیا از خود موقفی به یادگار گذاشته‌اند؟ ما در این جا به طور خلاصه و فهرست وار به خدمات ارزنده آن‌ها اشاره می‌نماییم: ۱ - به دست گرفتن زمام حکومت با فراهم شدن شرایط اجتماعی، همانند عصر حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام. ۲ - فرستادن افراد نفوذی در دستگاه حکام برای رسیدگی به حال شیعیان مظلوم، همانند علی بن یقظین. ۳ - تضعیف حکومت‌های جور به هر نحو ممکن. ۴ - قیام مسلحانه بر ضدّ حکام فاسدی که خطر جدی برای اسلام و مسلمین به شمار می‌آمدند و بیدار کردن وجدان‌های خفته؛ همان کاری که امام حسین علیه السلام انجام داد. ۵ - در شرایط مقتضی به یاری و تأیید قیام‌های مسلحانه می‌پرداختند، همان گونه که حرکت و قیام زید بن علی بن الحسین را تأیید نمودند. ۶ - به جهت حفظ اسلام و مسلمین گرچه حکومت غاصبانه خلفا را قبول نداشتند، ولی با آنان همکاری سیاسی و فرهنگی می‌نمودند، تا بر اصل اسلام ضربه‌ای وارد نشود و وحدت اسلامی از بین نرود، همان گونه که امام علی علیه السلام در ایامی که خانه‌نشین بودند چنین روشی را دنبال می‌نمودند. ۷ - برای حفظ آثار اسلام و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به تألیف زده و آثار گرانسنگی را از خود به یادگار گذاشتند، همان گونه که کتاب‌هایی از امام علی و امام صادق و امام رضا علیهم السلام به یادگار مانده است. ۸ - هنگامی که با هجوم شبهات و تشکیکات در جامعه اسلامی مواجه می‌شدند درصدد رفع آن برآمده، در راه تثبیت عقاید مسلمین کوشا بودند. ۹ - هنگام هجوم و ترویج مکاتب الحادی، سخت در مقابل آن‌ها ایستاده و از

طریق شاگردانی قوی و مباحثات گسترده، راه نفوذ آن‌ها را در جوامع اسلامی سد می نمودند؛ همان گونه که در مباحثه با ابن ابی العوجاءها مشاهده می کنیم. و نیز در بین شاگردان امام صادق علیه السلام اشخاصی؛ همانند هشام بن حکم را مشاهده می کنیم که سخت از حریم اسلام و ولایت پاسداری می کردند. ۱۰ - امامان شیعه در تمام زمینه‌ها شاگردانی تربیت کرده‌اند که هر کدام ملجأ و مرجع خاص و عام، شیعه و سنی در علوم مختلف بوده‌اند. ۱۱ - و نیز شاگردانی را تربیت نمودند که با تألیف و تدوین کتاب و حفظ آن‌ها سنت نبوی و معارف دینی را به نسل‌های بعدی منتقل نمودند. ۱۲ - در حد امکان و توان خود به مسلمانان، بالأخص به شیعیانی که مورد ظلم و تعدی حاکمان جائر بودند، کمک مالی می نمودند؛ همان گونه که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه کربلا- و بعد از واقعه حرّه چنین می کرد. ۱۳ - برای تأمین نیازمندی‌های خود و شیعیان و اصحابش به طور مستقیم و غیر مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی شرکت می کردند، همان گونه که در تاریخ از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و امام باقر و امام صادق علیهم السلام رسیده است. ۱۴ - حفظ کشور بزرگ اسلامی از طریق دعا برای نصرت مسلمین و مشورت دادن به حکام در زمینه جنگ و نظام پولی و فروش اسلحه و... از دیگر فعالیت‌های اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۹ - کوتاهی در تعریف اهل بیت علیهم السلام

یکی از عوامل مهم دیگر که تأثیر بسزایی در دوری مردم از اهل بیت علیهم السلام دارد، این که ما شیعیان و محبان آنان چندان که در توان داریم و می توانیم، فضایل و کمالات و معارف آنان را به مسلمانان، بلکه جهانیان عرضه نکرده و نمی کنیم. ما معتقدیم که اگر امت اسلامی و عالم حتی به گوشه‌ای از این معارف پی برند قطعاً به اهل بیت علیهم السلام روی آورده و از مریدان و موالیان نشان خواهند شد، امری که سبب سعادت کل جوامع بشری و رشد و تعالی و کمال آنان خواهد بود. امیدواریم که روزی فرا رسد که بتوانیم از امکانات موجود در حد توان خود استفاده کرده، جایگاه اهل بیت علیهم السلام را در حد توان خود معرفی نماییم.

۱۰ - عملکرد برخی از مدعیان تشیع

یکی از عوامل دوری مسلمانان و حتی عموم مردم جهان از اهل بیت علیهم السلام عملکرد ناشایست برخی از کسانی است که خود را به تشیع نسبت داده و کاری می کنند که باعث تنفر مردم از اهل بیت علیهم السلام می شوند. مردم می گویند: اگر عملکرد این افراد مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است، ما آنان را قبول نداریم، و لذا از این طریق مردم به مکتب اهل بیت علیهم السلام بدبین می شوند. مشاهده می کنیم که برخی افراد احساساتی با تندروی‌های خود و ادعاهای غلو آمیز و کارهای سخیف چگونه بهانه به دست دشمنانی داده و از این گونه رفتار به نفع خود و به ضرر تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام سوء استفاده می کنند. و این موضوعی است که شیعیان خارج از ایران و کسانی که شیعه شده‌اند به آن اشاره می کنند. الآن عصر ارتباطات و دهکده جهانی ارتباطات است، در بیشتر خانه‌ها ماهواره و رایانه وجود دارد و تمام اعمال و رفتارها موشکافی شده و تحت نظر است، و لذا نباید کاری انجام دهیم که موجب وهن مکتب اهل بیت علیهم السلام گردد. آیین و مکتبی پابرجاست که براساس عقل و احساس بنا شده باشد و اگر هر کدام از این دو بر دیگری ترجیح پیدا کند می تواند مکتب را ضایع نماید. از امام زمان علیه السلام نقل شده که در توقیعی به جواب نامه محمد بن علی بن هلال کرخی فرمود: «قد آذانا جهلاء الشیعة وحمقاؤهم و من دینه جناح البعوضه ارجح منه»؛ (۱۲۲) «نادانان و کم‌خردان شیعه و کسانی که پر و بال پشه از دین داری آنان برتر و محکم‌تر است، ما را آزار می دهند». این توقیع در رد طائفه‌ای از غالیان است که به شرکت ائمه علیهم السلام با خداوند در علم و قدرت او معتقد بودند.

پی نوشت ها

- (۱) المراجعات. ۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۱۲، ص ۳۰۲. ۳) سورة محمد، آیه ۹. ۴) تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۲۴. ۵) الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۰. ۶) سورة يونس، آیه ۳۲. ۷) تاريخ طبري، ج ۳، ص ۲۵۴. ۸) تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۲۸. ۹) تاريخ طبري، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الكامل، ج ۲، ص ۳۲۵. ۱۰) روح المعاني، ج ۱۰، ص ۴۵. ۱۱) شرح ابن ابی الحديد، خطبه سوم. ۱۲) العقد الفريد، ج ۴، ص ۸۵. ۱۳) تاريخ الامم الاسلاميه، ص ۴۹۷. ۱۴) شرح ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۴۵. ۱۵) همان، ج ۱۲، ص ۷۸. ۱۶) [سورة آل عمران، آیه ۳۱. ۱۷) سورة نساء، آیه ۸۰. ۱۸) علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۴۶، ح ۳؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۸۱، ح ۱۵. ۱۹) المناقب، ج ۳، ص ۲۲۰. ۲۰) بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۸۲. ۲۱) مختصر تاريخ دمشق، ج ۶، ص ۲۷۶. ۲۲) البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۴۲؛ تذكرة الخواص، ص ۲۳۵؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۲۸۳. ۲۳) شرح ابن ابی الحديد، ج ۲، ص ۱۹۷. ۲۴) همان، ص ۲۰۰. ۲۵) همان، ج ۴، ص ۱۷۴. ۲۶) ينابيع المودة، ج ۱، ص ۵۳. ۲۷) تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۱۳۷؛ كامل ابن اثير، ج ۳، ص ۲۴. ۲۸) شرح ابن ابی الحديد، ج ۴، ص ۱۰۷. ۲۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۶. ۳۰) همان، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۷. ۳۱) شرح ابن ابی الحديد، ج ۹، ص ۲۳. ۳۲) همان، ج ۲۰، ص ۲۹۸، رقم ۴۱۳. ۳۳) همان، رقم ۴۱۴. ۳۴) شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۱۵. ۳۵) ۳۶) المجبر، ص ۴۷۹. ۳۷) ۳۸) شرح ابن ابی الحديد، ذیل خطبه ۵۷. ۳۹) الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۱۲؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۲۴. ۴۰) تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۳۱۹. ۴۱) تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۴۳۰. ۴۲) تذكرة الحفاظ، ترجمه ابن السقا. ۴۳) كامل ابن اثير، ج ۳، ص ۴۸۶. ۴۴) النصايح الكافئة، ص ۷۹. ۴۵) تيسير المطالب، ص ۱۳۵. ۴۶) مقاتل الطالبين، ص ۵۹۹. ۴۷) ثم اهديت، ص ۲۰۴. ۴۸) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱. ۴۹) صواعق المحرقة، ص ۷۳. ۵۰) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱؛ كترالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۲. ۵۱) لسان الميزان، ج ۴، ص ۳۹۹. ۵۲) ترجمه الامام على عليه السلام، ابن عساكر، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۶۶۴. ۵۳) شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۱۵؛ فجر الاسلام، ص ۲۷۵. ۵۴) ر.ك: الغدير، ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۹. ۵۵) ياسين بدراني، ياليت قومي يعلمون، ص ۶۴. ۵۶) المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۶۳، ح ۱۱۰۹۳. ۵۷) ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳۸۶، رقم ۴۱۸۲. ۵۸) كتاب المجروحين، ج ۱، ص ۱۴۶. ۵۹) اللآلى المصنوعة، ج ۱، ص ۳۰۲. ۶۰) الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۱؛ ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۵۱، رقم ۱۶۹۱. ۶۱) ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۲، رقم ۵۸۱۶. ۶۲) ميزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۸، رقم ۳۲۲. ۶۳) تاريخ طبري، ج ۳، ص ۴۳۱؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۹۳. ۶۴) شرح ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۳۵۸. ۶۵) همان. ۶۶) سورة مائدة، آیه ۱۰۴. ۶۷) سورة احزاب، آيات ۶۶-۶۸. ۶۸) سورة توبه، آیه ۳۳. ۶۹) سورة غافر، آیه ۲۰. ۷۰) سورة زخرف، آیه ۷۸. ۷۱) سورة عصر، آیه ۳. ۷۲) سورة مؤمنون، آيات ۷۰ و ۷۱. ۷۳) الترغيب و التهيب، ج ۳، ص ۳۴۱. ۷۴) سورة احزاب، آیه ۶۷. ۷۵) معتصم سيد احمد، الحقيقه الضائعة، ص ۳۲. ۷۶) ياسين معيوف بدراني، ياليت قومي يعلمون، ص ۴۸. ۷۷) طارق زين العابدين، دعوة الى سبيل المؤمنين، ص ۱۷ - ۱۸. ۷۸) هاشم آل قسيط، من الحوار المكتشف الحقيقه، ص ۳۲۲. ۷۹) صالح الورداني، الخدعة، ص ۴۴. ۸۰) همان. ۸۱) صالح الورداني، السيف و السياسة، ص ۲۰۳. ۸۲) صالح الورداني، الخدعة، ص ۴ - ۵. ۸۳) ادريس حسيني، لقد شيعني الحسين، ص ۱۹ - ۲۰. ۸۴) و دخلنا التشيع سجداً، محمد علي متوكل، ص ۹. ۸۵) الحقيقه الضائعة، معتصم سيد احمد، ص ۳۰. ۸۶) لقد شيعني الحسين، ادريس الحسيني، ص ۳۴۹. ۸۷) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۷؛ تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص ۱۳۳؛ صواعق المحرقة، ص ۱۲۰، باب ۹. ۸۸) المراجعات، مراجعه ۲۲. ۸۹) لسان العرب، ج ۳، ماده حرف. ۹۰) سورة نساء، آیه ۵۸. ۹۱) ۹۲) سورة مؤمنون، آیه ۸. ۹۳) سورة بقره، آیه ۷۹. ۹۴) سورة مائدة، آیه ۱۳. ۹۵) سورة بقره، آیه ۱۴۶. ۹۶) طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۹. ۹۷) صحيح بخاري، باب مرض النبي صلى الله عليه وآله، ج ۵، ص ۱۳۹. ۹۸) البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۱۴. ۹۹) صحيح بخاري، كتاب الحدود، باب لا يرحم المجنون و المجنونة. ۱۰۰) ارشاد الساري في شرح صحيح بخاري، ج ۱۴، ص ۲۵۸ و ۲۵۹. ۱۰۱) سورة شعراء، آیه ۲۱۴. ۱۰۲) تاريخ طبري، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳؛ كامل ابن اثير، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱. ۱۰۳) تفسير طبري، ج ۱۹، ص ۷۵. ۱۰۴) تفسير ابن كثير، ج ۵، ص ۲۳۱؛ تاريخ ابن كثير،

ج ۲، ص ۳۸. ۱۰۵) حیات محمدصلی الله علیه وآله، ص ۱۴۲، چاپ سیزدهم. ۱۰۶) الجواهر و الیواقیت، ج ۲، ص ۱۴۳، طبع سال ۱۳۷۸ هجری. ۱۰۷) الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۳۲۷. ۱۰۸) سوره مائده، آیه ۳. ۱۰۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵، چاپ المكتبة الحیدریه، سال ۱۳۸۳ هجری. ۱۱۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳، چاپ دارالصادر. ۱۱۱) کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴، رقم ۳۸۶۶۲. ۱۱۲) الصواعق المحرقة، ص ۱۶۳. ۱۱۳) الصواعق المحرقة، ص ۷۴. ۱۱۴) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۶۷. ۱۱۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۷. ۱۱۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶. ۱۱۷) المستوفی فی أسماء المصطفی، مخطوط. ۱۱۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۸۹. ۱۱۹) بغیة الوعاء، ج ۲، ص ۲۱۸. ۱۲۰) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۲۲۲۳. ۱۲۱) سلسله الاحادیث الصحیحه، ح ۱۷۵۰.